

# نهال

## گزیده های این شماره:

- یادداشت اداره
- صفحات آموزشی، سرگرمی ها و سرود ها
- ویژه کودکان
- صنف زبان مادری ما، ویژه نوجوانان
- جوانه ها، گزینه های شعروسرگرمی
- برای نوجوانان
- فکر آدمی در لحظه های تاریخ، **فرهود**، ویژه نوجوانان
- برگی از ادبیات معاصر افغانستان
- از **سالار عزیزپور**، ویژه نوجوانان
- افغانستان و دولت یونان، ویژه نوجوانان
- درست بنویسیم، **استاد لطیف ناظمی**
- ویژه بزرگسالان
- سوگ در کودکان و نگرش های رایج
- پیرامون آن، ویژه بزرگسالان
- و چند مطلب دیگر

فصلنامه برونمرزی کودکان و نوجوانان (افغانستان) (آموزشی و معلوماتی)

نشریه بنگاه نشراتی شاهمامه، هالند

شماره پنجم، سال دوم، زمستان ۱۳۸۴ خورشیدی برابر به جنوری ۲۰۰۶ مسیحی

گر جهنم ساختم

فردوس هم می سازمت

ای وطن می سازمت

آخر خودم می سازمت!

همنوایی آمو با پدرش اسد بدیع بر نوای آهنگ او طنین و زیبایی دیگر بخشیده است!  
آمو بدیع یکی از خوانندگان و مشتاقان نهال است. او در صنف سوم درس می خواند  
و آرزو دارد در رشته کامپیوتر تحصیل کند.

## فوائد گرامی نهال،



با سلام های گرم از عمق دل های عاشق و آزاده، رستن و سبز شدن پنجمین برگه نهال را به نهالان و نهال دوستان تقدیم می داریم و این شماره را که برابر است به یک سالگی برپایی آن، برای هواداران و فوائدگانش مبارکباد می گوئیم.

با آنکه در هر چهار شماره دیگر از علاقه، محبت و زحمت قلمبستان و توجه خانواده ها در قامت افزایی نهال یاد کرده ایم، ارزش تکرار دارد؛ بار دیگر از همیاری و همبازی ایشان برای تناور شدن نشریه سپاس گزاری کرده و از بخش های تازه و نوی که دست اندکاران نهال به این نشریه افزوده اند، با قدر دانی یاد آور شوئیم.

در این شماره بخش آموزنده یی در مورد زبان و فراگیری آن از جناب ابراهیم سروش بدست ما رسیده و این سلسله در آینده نیز ادامه خواهد یافت. همچنان از این پس، اندیشمند گرامی سالار عزیزپور به ادامه همکاری های بی دریغ شان، باب تازه معرفی شعر و ادبیات معاصر را در نهال باز کرده و ادامه خواهند داد.

مطالب دیگر درسی با تمرین ها و سوالات ساده با استفاده از روش های به هنجار کنونی کشور های اروپایی در این شماره جا داده شده و پی گیری خواهد شد. دست اندکاران نهال به آرزوی اینکه نشریه تان را همواره تازه تر و ارزنده بسازند، تلاش خواهند کرد. چشم به راه همکاری و راهنمایی بیشتر شما میباشیم.

## شورای دبیران

<p><b>Nehal</b> An Educational &amp; Informational Quarter Magazine for Afghan Children Abroad. License Holder: SHAHMOAMA Afghan Publication Center in ) Holland)</p> <p>Editor in Chief: Manizha Naderi Assistants: Eqlima Paryan &amp; A. Faqiri <a href="http://www.shahmoama.persianblog.com">www.shahmoama.persianblog.com</a> E-mail: <a href="mailto:shahmoama@yahoo.com">shahmoama@yahoo.com</a> <a href="mailto:shahmoama@hotmail.com">shahmoama@hotmail.com</a></p> <p>Mobile: 31(0)641375638</p>	<p>قیمت تک شماره ۴ یورو وجه اشتراک سالانه: - در هالند ۲۰ یورو - در خارج از هالند ۳۰ یورو (مصارف پستی به دوش اداره نهال است.) مراکز تماس برای بدست آوردن نشریه در بازار بیفروایک:</p> <p><b>Hanif Bakhtari</b> Zaal 35, Shop#35028 Tel.0653899931</p> <p>و یا بنگاه نشراتی "شاهمامه" شماره بانکی:</p> <p>Stg. Shahmoama (Centrum voor Grafische Vormgeving) <b>Giro: 2997637 Postbank</b> <b>Netherlands</b></p>	<p><b>نهال</b> فصلنامه برون مرزی کودکان و نوجوانان افغانستان (نشریه آموزشی و معلوماتی) صاحب امتیاز، ویرایش و چاپ: بنگاه نشراتی "شاهمامه"، هالند مدیر مسوول: منیره نادری همکاران: اقلیما پریان و ع. فقیری</p> <p>هینت تحریر در ویرایش مطالب خود را آزاد میداند.</p> <p>مطالب فرستاده شده به اداره نهال واپس نمی شود. مسئولیت محتوی مطالب به دوش نویسندگان است.</p> <p>چاپ بخشهای نهال با حفظ نام مجله و امتیاز به بنگاه نشراتی "شاهمامه" در هر نشریه آزاد است.</p>
---	---	---

# آموزش زبان برای کودکان

شیوه تدریس:

- ۱- هر کلمه را رهنمای زبان چندین مرتبه تکرار کند و نو آموز به آن گوش بدهد.
  - ۲- نو آموز دنبال معلم هر کلمه را تکرار کند.
  - ۳- نو آموز هر کلمه را به تنهایی تکرار کند.
  - ۴- یک نو آموز از نو آموز دیگر خواهش کند تا او آن کلمه را بخواند.
- به همین ترتیب تمامی جملات انجام داده می شوند. در قسمت تمرین اول، معلم یک مثال را انجام دهد و بعد خود نوآموز جملات باقیمانده را تکمیل کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

درس اول:



اسپ

اسپ

اسپ

اسپ

اسپ

سیاه

سیاه

سیاه

سیاه

سیاه

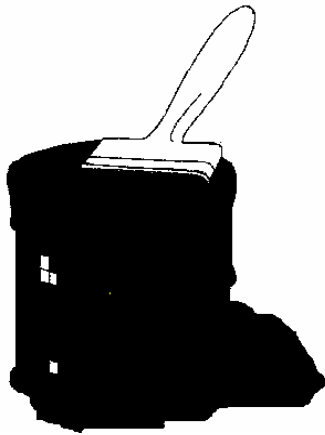
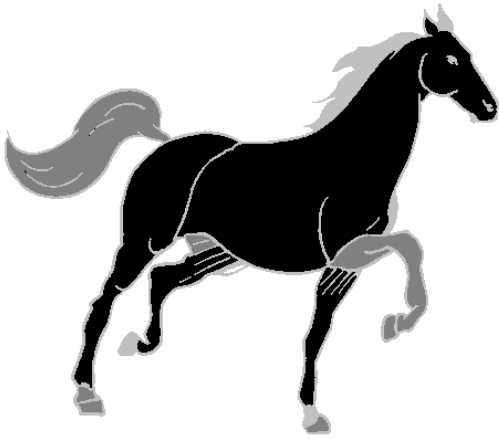
است

است

است

است

است



اسپ سیاه است.

اسپ سیاه است.

اسپ سیاه است.

اسپ سیاه است.

۱- کلمه ها را روشن کنید.

اسب سیاه است.

اسب سیاه است.

اسب سیاه است.

اسب سیاه است.

اسب سیاه است.

اسب سیاه است.

۲- این کلمه ها را تکمیل کنید.

سپ اسب

سیا

ست

۳- این جمله را درست کنید.

سیاه است اسب.

۴- این جملات را تکمیل کنید.

مثال: سیاه است.

اسب سیاه است.

اسب \_\_\_\_\_ است.

اسب سیاه \_\_\_\_\_.

\_\_\_\_\_ سیاه است.

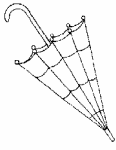
\_\_\_\_\_ است.

\_\_\_\_\_ اسب.

\_\_\_\_\_ سیاه.

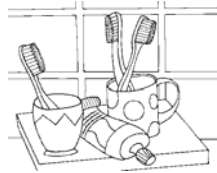
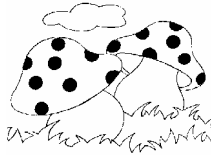
# بیایید فارسی بیاموزیم!

پیوسته به شماره های گذشته



چتری  
چای  
بچه

چتری  
چای  
بچه



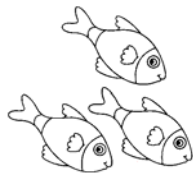
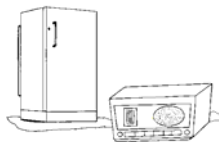
سماق  
اسپ  
برس

سماق  
اسپ  
برس



بازی  
برفی  
آشیانه

بازی  
ادم برفی  
آشیانه



یخچال  
ماهی  
فیل

یخچال  
ماهی  
فیل

چ



چتری

س

برس

ی

بازی

پ

فیل

بچه

ماهی

اسپ

- آوا های کوتاه حرفهای چ س را در ستونهای اول بنویسید و در شکل دوم موقعیت آنها را نظر به کلمات داده شده واضح سازید.

چای	بچه	پیچ	چاه
چشم	چشمه	چمن	چاپاسه
چیدن	چراغ	چهره	چیز
چوپان	چوب	چوچه	چست

چ

←

←

←

←

←

←

←

←

اسپ	دست	بسته	برس
سر	سماق	سبز	سرد
سیاه	سینجد	سیگرت	سیتاره
سرمه	سرخ	سلطان	سرب

س

←

←

←

←

←

←

←

←

- شکل حرف ی را در شروع، وسط و آخر کلمه نشان دهید:

یک	یازده	یخ	یما
تاریک	میز	جیب	بینی
پای	گدی	بازی	کنری

ی

←

←

←

←

←

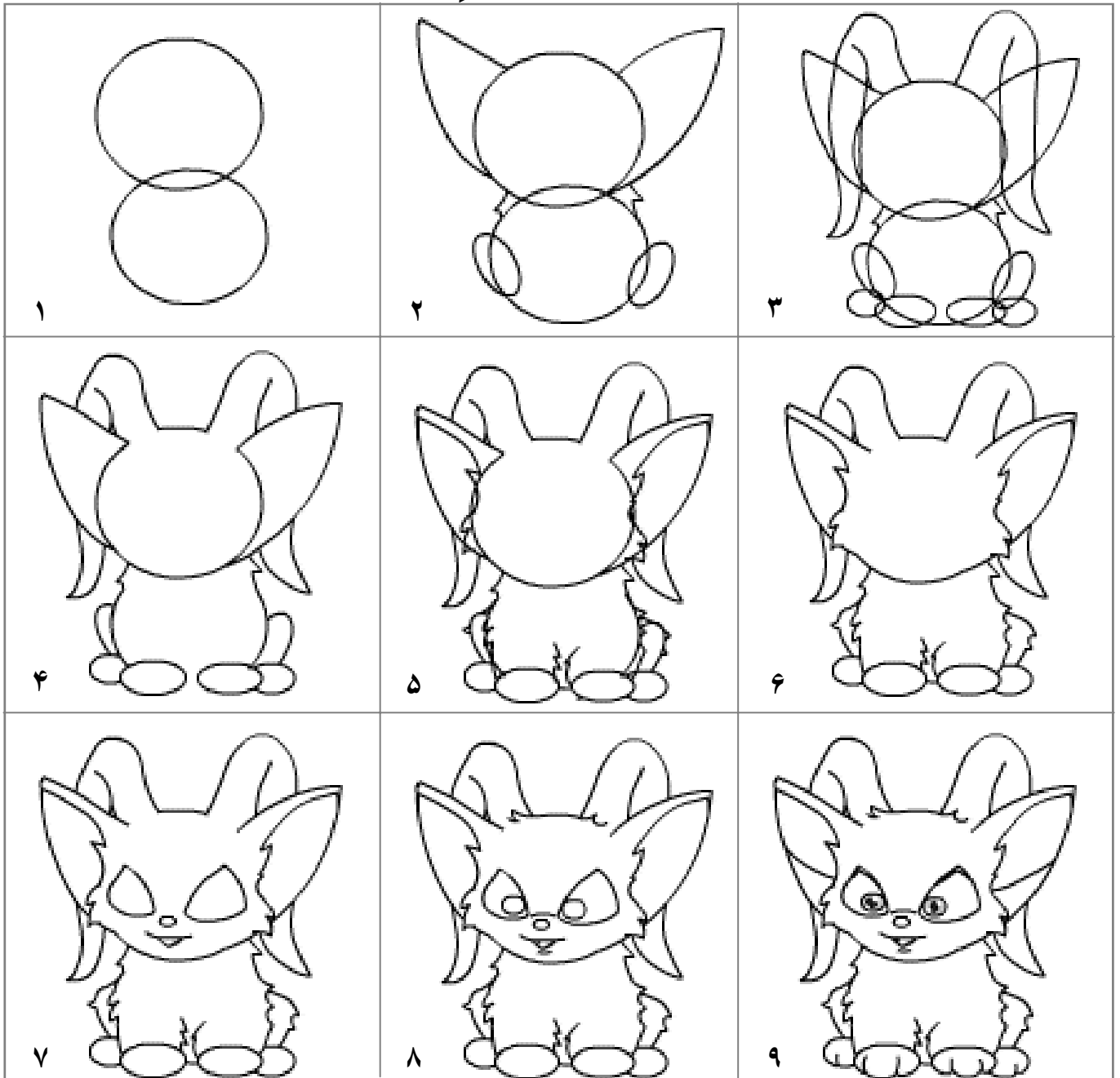
←

حرفهای واژه های زیر را در خانه های خالی به ترتیب بنویسید.

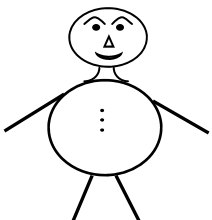
	آلو ←	←	آش
←	نازو ←	←	چوب ←
←	ساز ←	←	سن ←
←	دزدی ←	←	سال ←



# گردک گردک دو ابرو



نهال، شماره پنجم، صفحه ۵، ویژه کودکان



**گردک گردک دو ابرو**  
**بینی دهن گرد رو**  
**کجک کجک شکمبو**  
**مادر، پدر خواهر جان**  
**تک تک تک**

شماره ۱ از کودکان در افغانستان در نخستین آموزش های تصویری با این سروده کودکانه آشنا می شوند که از ترسیم آن، شکل مقابل به دست می آید و نام این صفحه نیز از همین سروده گرفته شده است. البته همراه با خوانش این سروده، رسم از چشمان آغاز میشود و به ترتیب، ابرو ها، بینی، دهن، گرد رو، گردن، تنه، دست ها و پا ها رسم می شوند و با گذاشتن سه نقطه (دکمه ها) شکل تکمیل می شود. شکل بالا را به ترتیب کار کرده و تکمیل کنید. این سلسله در شماره های آینده نیز پی گرفته می شود.

# چشمه های آبی



سروده های محمد حسین محمدی  
برگرفته از مجموعه "لی لی لی حوضک"  
تصویر کران: پروین پژواک و هژیر شینواری

## مهمانی

مهمانی قشنگی ست  
امشب به خانه ی ما  
مهمان می کنم من  
ماه و ستاره ها را

یک آسمان ستاره  
ما بین خانه ی ماست  
جشن تولد من  
جشنی که مثل رؤیاست

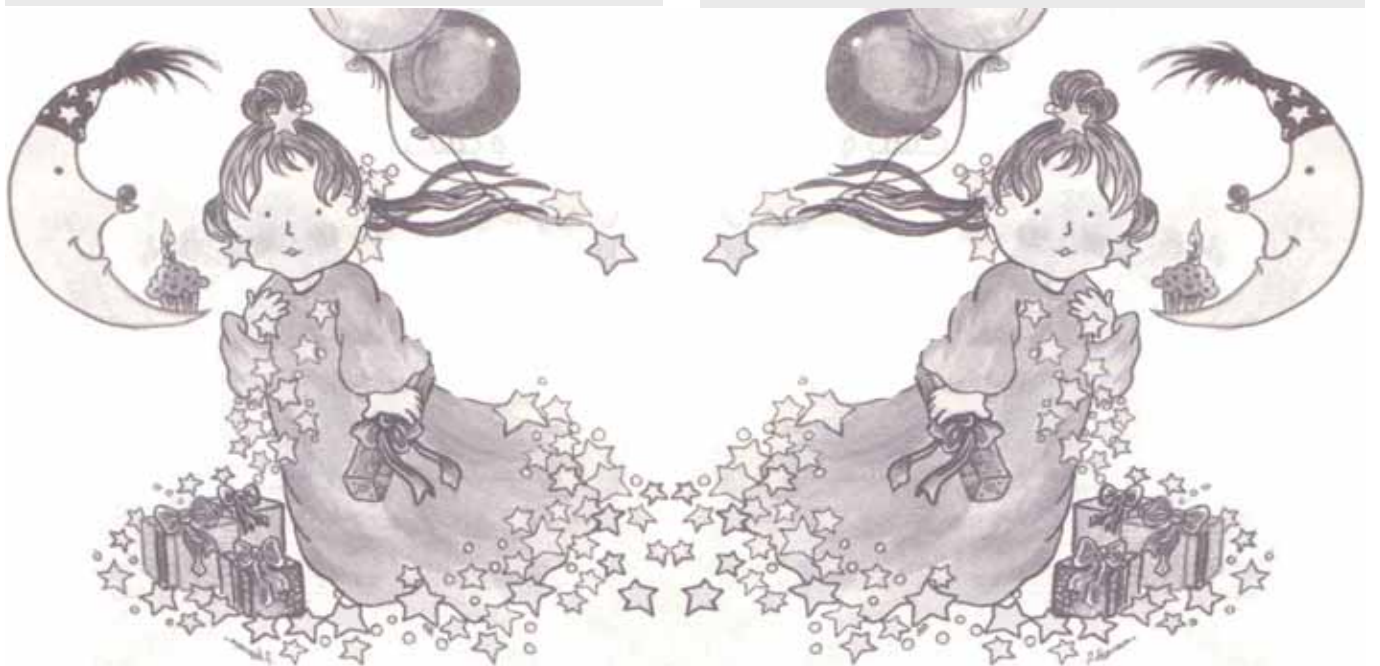
بر موی های من ماه  
خوب و قشنگ، تیل است  
بر گردنم خدا جان!  
صد ها ستاره جیل است!

ماهی و پشک  
لی لی لی حوضک  
گرد حوضک سوزک

ما بین حوضک ما  
خوابیده یک ماهی گک  
پوشیده آن ماهی گک  
کالایی پر از پولک  
پشک آمد چنگ زد  
به آن ماهی کوچک

ماهی گک من گریخت  
از چنگ تیز پشک

بچه ها! های بچه ها!  
چک چک کنید، چک چک!



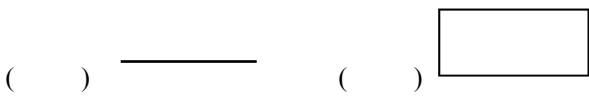
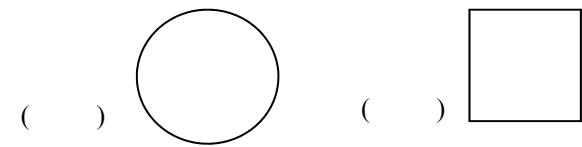


# آیا می فهمی؟

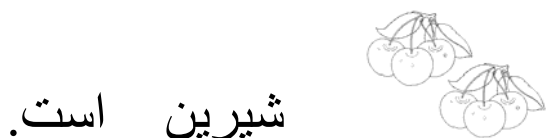
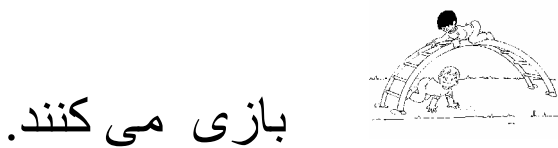
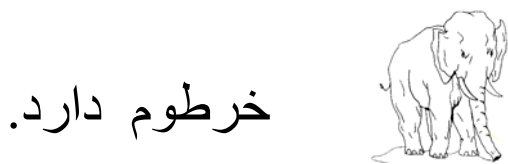
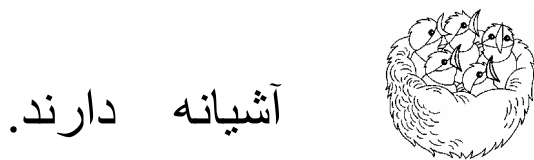
- شماره هریک از اشکال هندسی زیر را در قوس مربوطه آن بنویسید.

۱- خط مستقیم      ۲- مربع

۳- مستطیل      ۴- دایره



- جمله های زیر را تکمیل کرده بخوانید.



- با استفاده از این واژه ها، خانه های خالی را پر سازید.

برف      سفر      مادرم      شیرین

۱- حلوا \_\_\_\_\_ است.

۲- ما فردا \_\_\_\_\_ میرویم.

۳- دیروز \_\_\_\_\_ بارید.

۴- \_\_\_\_\_ مهربان است.

- نام یکی از اعضای بدن است، حرف آخرش م است و ما با آن هرچیز را دیده میتوانیم، آن را پیدا کنید. ( )

- در نام کدام خوردنی ها حرف س وجود دارد؟  
\_\_\_\_\_

- آن کدام حرف است که در اول کلمه یخ ، در وسط میز و در آخر کلمه گدی می آید؟  
( )

- کدام حرف در هر دسته از کلمه ها مشترک است؟

۱- چرم، گچ، چوچه ( )

۲- بیل، گدی، یازده ( )

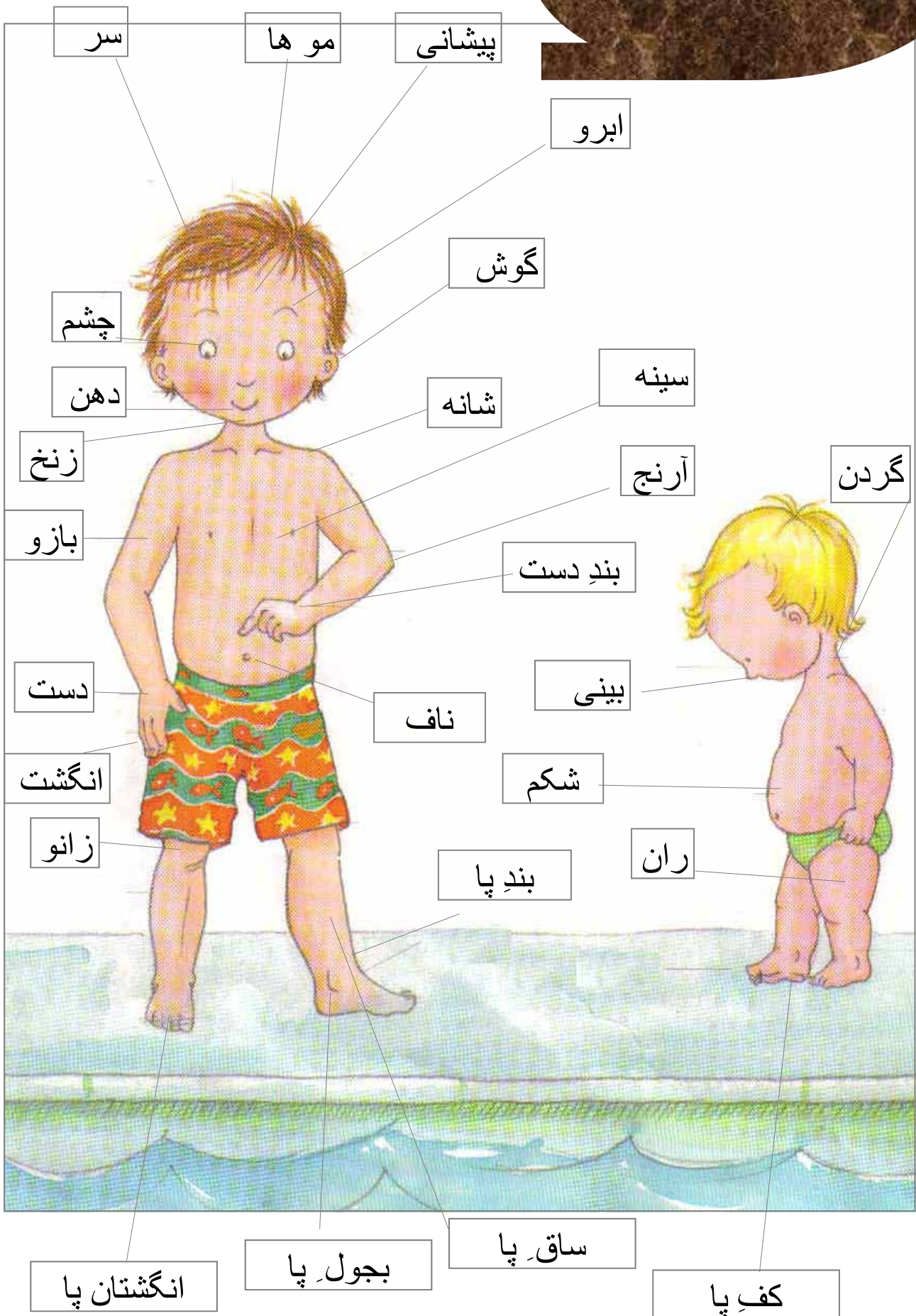
۳- پسته، سنگ، برس ( )

۴- میله، بال، لاغر ( )

۵- مکتب، بیرون، آب ( )

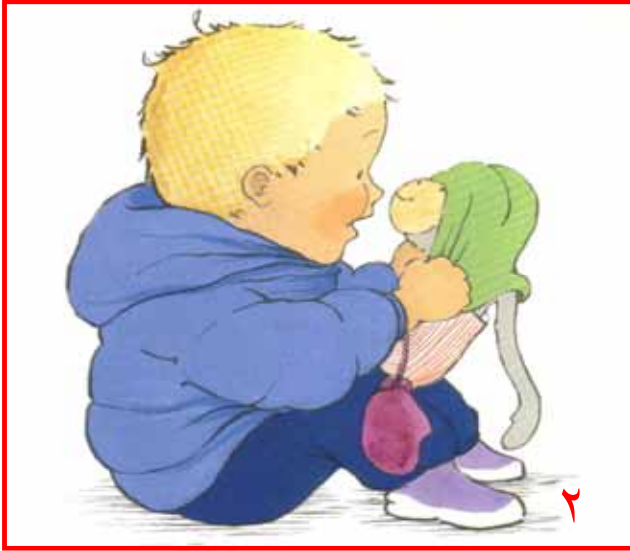
۶- زینه، دهن، ناک ( )

# اعضای بدن

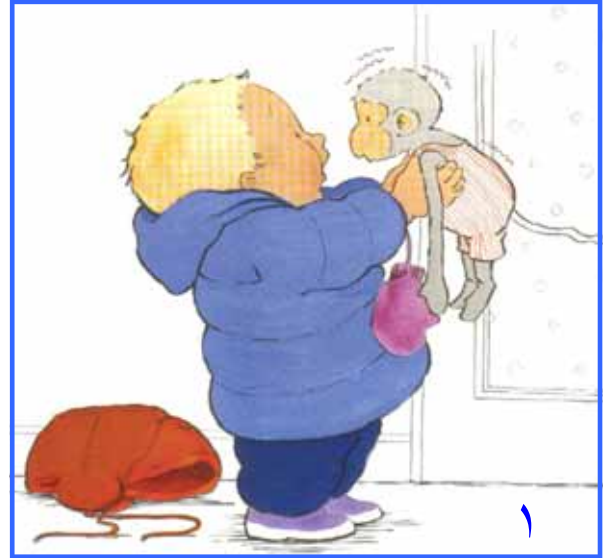


## تام و پیپو برف بازی میروند!

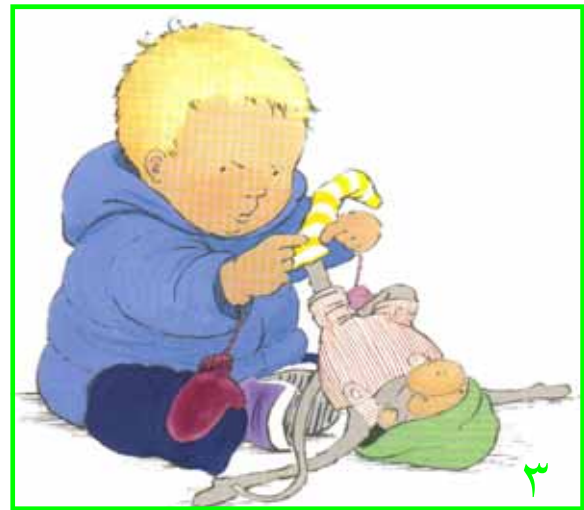
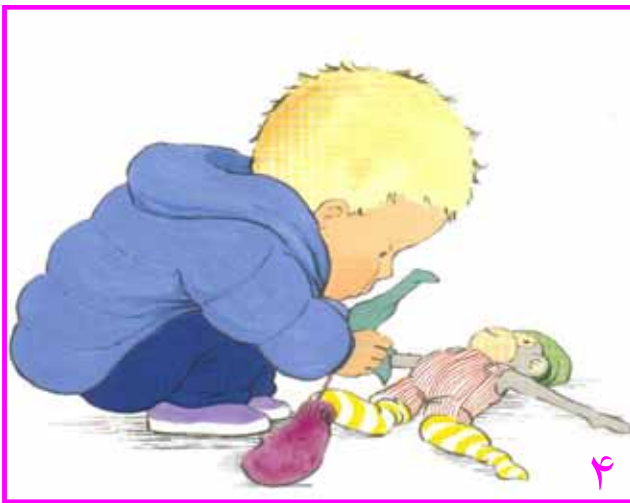
به کوشش پردیس فقیری



پیپو باید یک کلاه گرم بپوشد تا گوش هایش را یخ نزند.



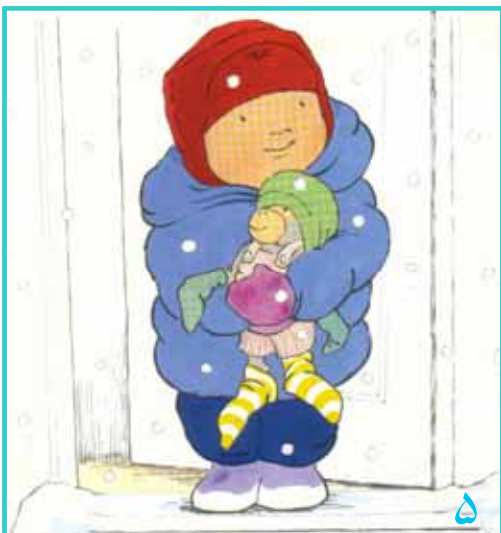
اوه، بیرون بسیار سرد است! پیپو بدون لباس نمی تواند بیرون برود.



پیپو باید جوراب های دراز بپوشد تا پاهایش گرم باشند.

پیپو باید دستکش های پشمی بپوشد تا دستانش گرم باشند.

تام و پیپو از خانه بیرون می شوند. تام پیپو را در بغل خود محکم می گیرد تا گرم باشد.



# بُزکِ چینی

به روایت محمد حسین محمدی  
تصویرگر: علی مؤمنی



بود نبود بودگار بود. زمین نبود شودیار بود. یک بزکِ چینی بود که سه تا چوچه داشت. چوچه ی کلانش **انگک**، چوچه ی دومش **بنگک** و چوچه کوچکش که گرد و چاق بود، **کلوله سنگک** نام داشت. هر سه این چوچه ها بسیار بازیگوش بودند و از صبح تا شام بازی می کردند.



**انگک** و **بنگک**، کلوله **سنگک** را که گرد و چاق و کلوله بود، در بازی هایشان هیچ راه نمی دادند. آنها میگفتند: "تو چاق استی، تو تیز دویده نمی توانی." کلوله **سنگک** هم همیشه در یک گوشه می نشست و بازی برادر هایش را تماشا می کرد و غصه می خورد. بزکِ چینی که می دید چوچه ی کوچکش یک گوشه تنها نشسته و غمگین است، می رفت و چوچه اش را ناز می داد و با او بازی می کرد. در نزدیک خانه ی بزکِ چینی یک گرگ هم زندگی می کرد. گرگ دلش می خواست چوچه های بزکِ چینی را بخورد.



گرگ صدای خودش را مثل بزکِ چینی کرد و گفت: "من استم بزکِ چینی، دو شاخ دارم بالای بینی، دروازه را باز کنید، برای مادر ناز کنید." **بنگک** دوید تا دروازه را باز کند، ولی کلوله **سنگک** جلوش را گرفت و گفت: "نی، او مادر ما نیست." **انگک** گفت: "چرا، مادر ما است، خودش گفت." کلوله **سنگک** گفت: "نی، مادر همیشه می گوید: من استم بزکِ چینی، دو شاخ دارم بالای بینی، در یک شاخ خود آب آورده ام، در یک شاخ خود شیر." برای همین دوباره پرسیدند: "کیست که تک تک می کند؟ **انگک** و **بنگک** می کند؟" **گرگ** که گپ های کلوله **سنگک** را شنیده بود، دوباره صدایش را مثل بزکِ چینی کرد و گفت: "من استم بزکِ چینی، دو شاخ دارم بالای بینی، در یک شاخ خود آب آورده ام، در یک شاخ خود شیر. دروازه را برای مادرتان باز کنید!"

بزکِ چینی هر وقت که از خانه بیرون می رفت، به چوچه هایش می گفت: "هوش کنید دروازه ی خانه را برای کسی باز نکنید!" وقتی هم که بر می گشت، پشت دروازه می ایستاد و می گفت: "من استم بزکِ چینی، دو شاخ دارم بالای بینی. در یک شاخ خود آب آورده ام، در یک شاخ خود شیر. دروازه را برای مادر تان باز کنید." آن وقت چوچه هایش دروازه را باز می کردند. یک روز که بزکِ چینی می خواست به صحرا برود، چوچه هایش را صدا زد و گفت: "**انگک** من، **بنگک** من، کلوله **سنگک** من؛ هوش کنید دروازه را برای کسی باز نکنید." بعد دروازه ی خانه اش را محکم بست و رفت. **انگک** و **بنگک** و کلوله **سنگک** در خانه بازی می کردند؛ ولی خیلی زود دروازه تک تک صدا کرد. چوچه های بزکِ چینی پرسیدند: "کیست که تک تک می کند؟ **انگک** و **بنگک** می کند؟"



انگک و بنگک خوش شدند و خواستند دروازه را باز کنند، ولی کلوله سنگک که هوشیار بود، آن ها را نگذاشت و گفت: ”بزک بزک! بزک چینی! چرا صدایت گرفته است؟“

گرگ باز صدایش را مثل بزک چینی کرد و گفت: ”بین جوی آب افتاده ام و خنک خورده ام.“

بعد انگک و بنگک دروازه را باز کردند، ولی به جای بزک چینی گرگ را دیدند. گرگ زود آن دو تارا خورد. کلوله سنگک که خیلی ترسیده بود، خودش را گرد و کلوله کرد و یک گوشه پنهان شد. کلوله سنگک از ترس مثل سنگ شد و گرگ هر چی خانه را پالید، او را نیافت که نیافت.

برای همین عصبانی شد و با لگد به سنگ که جلو پایش افتاده بود، زد. ولی پایش را درد گرفت.

گرگ پایش را محکم گرفت و از آن جا رفت و فقط کلوله سنگک که حالا سنگ شده بود، در خانه ماند.

بزک چینی که از صحرا برگشت، دید دروازه ی خانه اش باز است و چوپه هایش هم نیستند. چوپه هایش را یکی یکی به نام صدا زد؛ ولی هیچ جوابی نشنید. بعد همه جای خانه اش را پالید، باز هم چوپه هایش را نیافت. بزک چینی غمگین پهلوی سنگی که در خانه اش یافته بود، نشست و برای چوپه هایش گریه کرد.

اشک های بزک چینی که به روی سنگ چکید؛ سنگ تکان خورد و بعد کلوله سنگک بیدار شد و خودش را در بغل بزک چینی انداخت. بزک چینی گفت:

”کلوله سنگک من! کوچک من! تو چرا سنگ شدی؟ انگک من کو؟ بنگک من کو؟“

کلوله سنگک گفت: ”انگک را گرگ خورد، بنگک را گرگ خورد. من هم از ترس سنگ

شدم.“

بزک چینی رفت و به سر بام خانه ی گرگ بالا شد. بالا خیز زد، پایین خیز زد و بع بع کرد.

گرگ که با شکم پر خوابیده بود، بیدار شد و گفت: ”کیست بر بام لرزانک من؟ خاک می ریزد، به چشم مهمانک من؟ چشم مهمانک من کور شد، اش مهمانک من شور شد.“

بزک چینی گفت: ”من استم بزک چینی، دو شاخ دارم بالای بینی، کی خورده انگک من؟ کی خورده بنگک من؟ کی می آید به جنگک من؟“

گرگ گفت: ”من خوردم انگک تو، من خوردم بنگک تو، من می آیم به جنگک تو.“

بزک چینی به خانه اش برگشت. یک کوزه شیر برداشت و پیش آهنگر رفت. آهنگر تا بزک چینی را دید، گفت: ”بزک، بزک! بزک چینی! تو چرا غمگینی؟“

بزک چینی کوزه ی شیر را به آهنگر داد و گفت: ”آهنگرک خیز کن، شاخک مرا تیز کن، به گردنم زنگ دارم، همراه گرگ جنگ دارم، انگک مرا گرگ خورده، بنگک مرا گرگ خورده.“

و آهنگر شاخهای بزک چینی را تیز کرد.



نهاد، شماره پنجم، صفحه ۱۱، ویژه کودکان و نوجوانان

←



دهانش را باز کرد تا بزک چینی را دندان بگیرد، دید که دندان هایش نیست و دهانش همان طور باز ماند.

بعد از گرگ، بزک چینی کمی پس رفت و دوید و با شاخ های تیزش به شکم گرگ زد. شکم گرگ پاره شد و انگک و بنگک از شکمش بر آمدند. گرگ با شکم پاره همان جا افتاد. بزک چینی همراه چوپه هایش به طرف خانه رفتند. آنها در راه با هم می خواندند:

”من استم بزک چینی

دو شاخ دارم بالای بینی

به گردنم زنگ دارم

همراه گرگ جنگ دارم...”



گرگ هم یک مشک را پر از خاک و ریگ کرد و رفت پیش آهنگر و گفت: ”دندان و چنگ دارم، همراه بزک جنگ دارم، آهنگر کز کن، دندانک مرا تیز کن!“

آهنگر وقتی دید گرگ برایش خاک و ریگ آورده است، به جای اینکه دندان های او را تیز کند، همه ی دندان هایش را کشید و به جایش پخته گذاشت و گفت: ”برو که دندان های تو بسیار تیز شده است.“

گرگ خوشحال شد و رفت به جنگ بزک چینی.

در میدان جنگ، گرگ به بزک چینی گفت: ”اول تو حمله کن.“ بزک چینی گفت: ”نی، اول تو حمله کن.“

بعد گرگ حمله کرد. اما وقتی



# صنف زبان مادری ما

مژگان حبیبی: من در ماه جدی  
(آخر جنوری) در شهر مزار  
شریف تولده شده ام. از آنجا  
چیز های کمی به یاد دارم، ولی  
مادرم از شهر مزار خیلی تعریف میکند. او  
میگوید که مزار بسیار زیبا است.



راحله شیرازی: معلم صاحب،  
من هم در آخر جنوری به دنیا  
آمده ام و مادر من هم از  
زادگاه قصه میکند. ما تابستان امسال به  
ایران خواهیم رفت.



وژمه: من خواهر جمشید استم. من  
هشت ساله ام و سالگره ام در ماه  
سنبله (سپتمبر) است. این پیرهن  
سفیدم را خیلی خوش دارم.



معلم: بسیار خوب، روز آینده  
بیشتر در مورد همدیگر صحبت  
خواهیم کرد و یا میتوانید یک  
قصه جالب را که میدانید، به همصنفی های  
خود بگویید.



معلم صاحب، من برایتان یک  
قصه جالب دارم که روز گذشته در خانه ما  
واقع شد. وژمه زیاد ترسیده بود. مادرم این  
قصه را نوشته است و من آن را برایتان  
میخوانم.



معلم: شاگردان عزیز سلام!  
شاگردان: سلام معلم صاحب!  
معلم: ما روز گذشته با هم  
معرفی شدیم. امروز میخواهم بیشتر با هم  
آشنا شویم. جمشید صدیقی در مورد خودش  
بگوید.



جمشید صدیقی: من با پدر،  
مادر و خواهرم چهار سال  
پیش به هالند آمدم. من در ماه  
حمل (اواخر مارچ) در کابل به دنیا آمده ام.  
دوازده ساله ام و فوتبال را بسیار دوست  
دارم.



ایرج بهرام: من هم با  
مادر، پدر و دو خواهرم  
شش سال است در هالند  
زندگی میکنم؛ بسیار علاقه  
دارم فارسی یاد بگیرم.



نگینه رستمی: من در شهر  
”دوشنبه“، در تاجکستان  
به دنیا آمده ام و همین  
شنبهء گذشته دوازده ساله  
شدم. رقص را بسیار خوش دارم و دوست  
دارم دستانم همیشه حنا داشته باشند.



معلم: مژگان، خودت در کدام ماه تولد شده  
ای؟

## سفال های بام همسایه

تمام روز بارید و حال طوفان شروع شده است. روز های آخر فصل خزان است. درختان آخرین برگهای خشک شان را میریزند و کاملاً برهنه شده اند.

کوچه ها آرام و خاموش اند و تنها آواز وزش باد شنیده می شود. مردم نمی خواهند از خانه های شان بیرون برآیند.

جمشید با خواهر کوچکش وژمه در خانه تنها ست و هر دو یک فلم وحشتناک را در تلویزیون می بینند. آنها مرکز گرمی را به درجه بلند گذاشته اند و هوای خانه به مراتب نسبت به بیرون گرم شده است.

ناگهان صدای عجیبی را می شنوند. چیزی به شدت به زمین میخورد.

وژمه: "بشنو! صدای چیست؟"

بار دوم همان صدا را می شنوند. وژمه بسیار ترسیده است و گمان می کند که کسی به خانه آمده است. اما جمشید به طرف ارسی می رود و پرده را کنار میزند. بیرون تقریباً تاریک است و در نگاه اول چیزی درست دیده نمی شود. جمشید کوشش می کند که اگر بتواند سبب آواز را پیدا کند و در همین لحظه باز هم همان آواز تکرار می شود. جمشید می بیند که روی پیاده رو زیر خانه شان، پارچه های شکسته سفالهای پوشش روی بام همسایه افتاده اند.

جمشید: "نترس خواهرک، میدانی صدای چیست؟ صدای پارچه های سفال پوشش بام همسایه است؛ باد تند آنها را از روی بام جدا کرده به زمین می زند."

جمشید پرده را رها میکند و هردو چند لحظه باقیمانده فلم را می بینند.

بعد از فلم خبرها و وضعیت هوای روز آینده در پرده تلویزیون ظاهر میشود:

"فردا باز هم می بارد و طوفان شدید میوزد و امکان بارش ژاله هم وجود دارد."



### پرسشها

با در نظر داشت این قصه، کدام یک از این جملات واقعیت دارند؟  
 هوا خراب است.  
 جمشید و وژمه خواهران هم اند.  
 آنان فلم کمیدی می بینند.  
 فصل بهار است.  
 وژمه گمان میکند که دزد آمده است.  
 جمشید از خانه بیرون می رود تا ببیند که چه واقع شده است.  
 در کوچه مردم دیده نمی شوند.  
 برف زیاد باریده است.  
 وژمه صدای موسیقی را میشنود.  
 هوای داخل خانه سرد است.  
 جمشید نترسیده است.  
 چند لحظه آخر فلم باقی مانده است؟

توضیح شماری از واژه های این مطلب:

برهنه: بی تن پوش، بی جامه، عریان  
 مراتب: جمع مرتبه به معنای درجه، اندازه، حد  
 ناگهان: یکباره، ناگه، بی خبر، دفعتاً  
 سفال: ظرف و یا پوشش بام که از گِل پخته شده ساخته شده باشد.

باد تند: باد تیز

رها: آزاد، خلاص

وضعیت: کنایه از حالت

ظاهر: آشکار، پدیدار، نمودار

طوفان شدید: طوفان سخت و تند



معلم: سلام شاگردان عزیز! همه خوب هستید؟

شاگردان: بلی معلم صاحب.

معلم: الیاس جان، خودت چرا دیروز مکتب نیامده بودی؟



الیاس: کمی کار داشتم. بیخشید معلم صاحب، اطلاع داده نتوانستم.



معلم: شاگردان عزیز، امروز میخواهم از هر یک شما بشنوم که به چه علاقه دارید.

مژگان: من به خیاطی علاقه دارم و می توانم برایم لباس بدوزم.



ایرج: من به تخنیک علاقه دارم و میتوانم بایسکلم (دوچرخه) را ترمیم کنم.



جمشید: من به کمپیوتر (رایانه) علاقه دارم و میتوانم با آن نامه بنویسم.



راحله: من به آبیازی علاقه دارم و در آن گواهینامه عالی بدست آورده ام.



الیاس: من به شطرنج علاقه دارم و تا حال در چند مسابقه اشتراک کرده ام.



معلم: خودت هم به کدام بازی و یا ورزش علاقه داری؟



نگینه: بلی، من به رقص و ریسمان بازی علاقه دارم.



معلم: مژگان جان، شما؟

مژگان: من به جنمناستیک علاقه دارم و در کلب جنمناستیک شامل استم.



جمشید: معلم صاحب، من هم در تیم فوتبال شامل استم.



ایرج: من به هاکی علاقه دارم و میتوانم هاکی بازی کنم.



معلم: بسیار خوب. حال کتابهای تان را باز کنید. امروز چیزی در مورد "برفی" میخوانیم.

تمرینها:

با درنظر داشت این گفتگو، واژه های مناسب را در جاهای خالی جملات زیر بنویسید:

(الف) غیرحاضر، حاضر

- الیاس امروز \_\_\_\_\_ است.

- وژمه امروز \_\_\_\_\_ است.

(ب) بازی، علاقه، دارد، ترمیم، مسابقه،

باز، لباس، شامل، گواهینامه، بنویسد

- نگینه به رقص علاقه \_\_\_\_\_.

- جمشید \_\_\_\_\_ تیم فوتبال است.

- مژگان میتواند برایش \_\_\_\_\_ بدوزد.

- ایرج به هاکی \_\_\_\_\_ دارد.

- راحله در آبیازی \_\_\_\_\_ عالی دارد.

- جمشید میتواند با کمپیوتر نامه \_\_\_\_\_.

- الیاس در \_\_\_\_\_ شطرنج اشتراک کرده است.

- ایرج میتواند بایسکل خود را \_\_\_\_\_ کند.

- نگینه می تواند ریسمان \_\_\_\_\_ کند.

- حال کتابها تان را \_\_\_\_\_ کنید.

(ج) صحبت، شاگردان، پاسخ، صنف، سوال

- در این گفتگو شاگردان و معلم در \_\_\_\_\_

استند. در باره خود حرف میزنند.

معلم \_\_\_\_\_ شان را میشوند و از

آنها \_\_\_\_\_ می کند. شاگردان به

سوالهای معلم \_\_\_\_\_ میگویند.

## برفی ما، مهمانی شما



برف می بارد به فرمان خدا  
قاصدی از برف آمد بر شما  
گر گرفتید روی قاصد شد سیاه  
ورنه مهمانیست لازم بر شما

تصویر از سایت BBC

زمستان فصل چهارم سال خورشیدی است. در این فصل هوا سرد می شود. مردم لباس های گرم و پشمی می پوشند. در جاهای سردسیر برف زیاد میبارد. پسران و دختران با برف بازی میکنند و از آن پاغونده برف، آدمک برفی، یخمالک و دیگر چیزهای جالب میسازند. درین فصل میوه های خشک بیشتر مصرف میشوند.

مردم افغانستان در اولین برف زمستان، دوستان و نزدیکان خود را برفی میزنند. یعنی در همان روز یک مقدار برف را در یک پاکت و یا ظرف می گذارند و پیش از اینکه آن برف، آب شود، آن را به خانه یکی از دوستان و یا نزدیکانی که میخواهند او را برفی کنند، می برند. اگر در همان لحظه، خانواده دوست شان فهمیدند که او برف آورده است، باید آورنده برف مهمانی بدهد. اگر آنها نفهمیدند، باید خود شان مهمانی بدهند.

کسی که برف را میبرد، باید بسیار چالاک و تیز باشد تا پاکت و یا ظرف برف را بدهد و به زودی برگردد.

اگر شما خواستید که کسی را برفی زنید، باید بوت و یا موزه سبک بپوشید، تا دوست تان که برایش برف برده اید، شما را در راه گیر نتواند. به یاد داشته باشید که در کاغذی برای آنها نوشته باشید:

**”برفی ما، مهمانی شما!“**

**پرسشها:**

- کدام میوه های خشک را می شناسید که در افغانستان بیشتر مصرف می شوند؟
- کدام غذا ی خاص را که صرف در زمستان خورده می شود، می شناسید؟
- در افغانستان، کدام سبزی ها را برای زمستان خشک می کنند؟
- آیا در کشوری که زندگی می کنید، برف می بارد؟
- کمترین درجه حرارت کشوری را که در آن زندگی می کند، می دانید؟
- در کدام کشور ها برف نمی بارد؟
- جاهای سردسیر افغانستان را نام بگیرید.
- ژاله با برف چه فرق دارد؟
- در زمستان با کدام وسایل و مواد سوخت می توانیم خانه های خود را گرم سازیم؟
- در گذشته ها برای گرم ساختن خانه ها از چی استفاده می کردند؟
- آیا صندلی را می شناسید؟
- در کشور های کوهستانی محاط به خشکه، بارش برف زیاد، چه فایده دارد؟
- سرد ترین مناطق کره زمین کدام ها اند؟
- اگر برف زیاد ببارد، سرکها و راه ها را با چه وسایلی پاک میکنند؟
- اگر برای مدت زیاد به طرف برف ببینیم، چه مشکلی پیدا میکنیم؟

- آیا شما کسی را برفی زده اید؟
- آیا گاهی برف جنگی کرده اید؟
- کدام لباسها را در برف می پوشند، هر یک را نام بگیرید؟

# سرگرمی ها و پرسشها

نوجوانان عزیز! از علاقمندی تان به "نهال" سپاسگزاریم. چشم به راه همکاری شما با فرستادن مطالب، نقاشی ها و طرح های قالب تان برای بهبود بخشیدن این مهله هستیم.

نشانی ایمیل ما:

shamoama@hotmail.com      shahmoama@yahoo.com

- یگانه حرف مشترک دسته واژه های زیر را پیدا کنید.

- قلم مکتب سرما مشکل ( )  
 شرط طریقه قطار خط ( )  
 مریض ضابط حوض وضع ( )  
 چیستان مرچ بیچاره گچ ( )

- در جدول زیر از پی هم گذاشتن حرفها به شکل افقی (از راست به چپ و یا چپ به راست) و عمودی (از بالا به پایین و یا از پایین به بالا) واژه هایی را دریابید که با حواس پنجگانه انسان ربط داشته باشند:

ب	م	ز	ه	گ	ل	م	س
ی	ن	ی	ب	و	ی	ل	ن
ن	د	ی	ن	ش	ن	و	ایی
ا	چ	ش	م	ف	ا	ب	دن
بی	ا	ی	و	ب	زب	س	ر

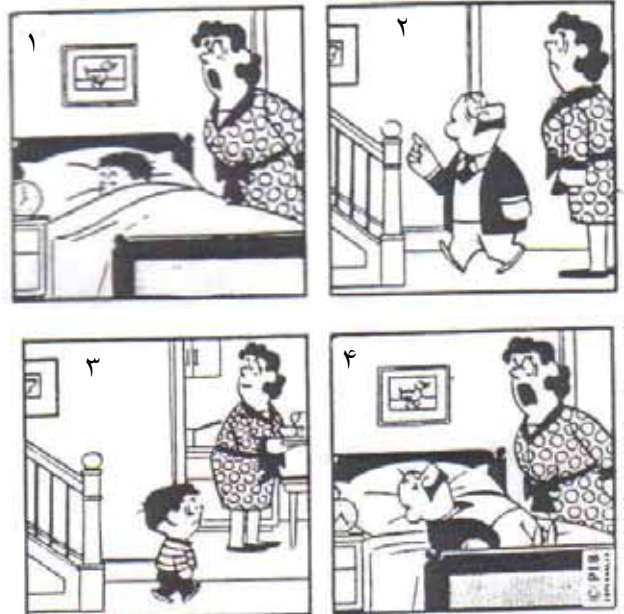
- واژه هایی را که از لحاظ مفهوم با هم نزدیک اند، به هم وصل کنید.

- |          |          |
|----------|----------|
| کالا     | صبر      |
| حوصله    | بی اشتها |
| دنیا     | خزانه    |
| اساس     | لباس     |
| بلند     | جهان     |
| گنج      | پایه     |
| کم خوراک | مرتفع    |

- نام چند ولایت افغانستان را بگویید که در آنها حرف "الف" وجود داشته باشد.  
 - بزرگترین بحر یا اقیانوس جهان را در فارسی چه میگوییم؟  
 - قاره های جهان را نام بگیرید.

- فرید در خانه تنها نشسته است و تلویزیون می بیند. مادر و پدرش بعد از یک ساعت خانه می آیند. در این وقت خاله اش از افغانستان تلیفون میکند. فرید که زبان فارسی بلد نیست، نمیتواند خاله اش را بفهماند که مادروپدرش یک ساعت بعد برمی گردند. شما چگونه می توانید او را کمک کنید؟

- در تصاویر زیر چه می بینید؟ آن را بازگو کنید.



- برای حل پرسش های زیر، مراجعه شود به شماره های پیشین نهال.  
 - در دسته حرفهای زیر، به دور چهار حرف ویژه زبان فارسی خط بکشید.  
**س ا ژ ن گ ص پ چ ق ل ی د**  
 - در دسته حرفهای زیر، به دور حروفی که از زبان عربی به زبان فارسی آمده اند، خط بگیرید.  
**م ص ح د ک ض ظ ج گ ع ق پ ث چ ط**  
 - حروف بی نقطه زبان فارسی را بنویسید:

- واول ها یا صدا دار های کوتاه را در واژه های زیر مشخص سازید، مثلاً بُردن

- |      |         |        |          |        |
|------|---------|--------|----------|--------|
| مرچ  | سمنگان  | زمستان | پرورشگاه | قدرت   |
| کشور | پناهگاه | زندانی | فرمان    | مجادله |
| دولت | گریز    | سرزمین | مسلمان   | مقرر   |
| دریا | خشم     | مهربان | صمیمی    | بهار   |

## بخوانید و بخندید

معلم از شاگرد پرسید: چرا بالای دریا پل ساخته اند؟  
شاگرد: بخاطر اینکه وقتی باران می بارد، ماهی ها زیر پل میروند که تر نشوند.

قاضی به متهم: خجالت نمی کشی که پنج بار است به محکمه می آیی!  
متهم: ولی شما هر روز به این دادگاه می آید!

## پسر شوخ

باغبان پسر شوخی را که بالای درخت سیب مصروف بود گفت:  
صبر کن که من برای پدرت بگویم!  
پسر شوخ گفت: پدرم بالای درخت ناک است.

## قوه بینایی

اولی: آیا راست است که زردک قوه بینایی را زیاد می کند؟  
دومی: دقیق است، چون من ندیده ام خرگوش گاهی از عینک استفاده کند.

## نان چاشت

مهمان از پسر صاحب خانه آهسته پرسید: پسر جان، شما چی وقت نان چاشت می خورید؟  
پسر: مادرم گفت هر وقت که شما رفتید.

\*\*\*

پدری از پسرش پرسید: پسرم، اولین کسی که در آبازی قهرمان شد کی بود؟  
پسر بعد از فکر طولانی جواب داد: این معلومدار است، بقیه بود!



معلم: به تو گفتم که بیست مرتبه از روی کتابچه ات بنویس که خط تو خراب است. تو فقط چهار مرتبه نوشته ای!  
شاگرد: آخر معلم صاحب، حسابم هم ضعیف است.

## دانستنیها

- آنانی که گذشته را به خاطر نمی آورند محکوم به تکرار آند.
- سانتایانا
- از اشتباهات خود و دیگران پند بگیرد.
- بزرگمهر
- اشتباه را تصحیح نکردن خود اشتباه دیگر است.
- کنفوسیوس
- اگر آنچه را از گذشته تجربه کرده ایم، در آینده به کار بریم مثل اینکه دو بار عمر کرده باشیم.
- حجازی
- دنیا به همت جوانان و تجربه پیران اداره میشود.
- نظام وفا کاشانی
- اندیشه های ما در غرفه های بیشمار دماغ با زنجیر ناپیدا به یکدیگر پیوسته اند.
- چون یکی از آنها بیدار شود، هزار تای دیگر نیز سر برمیدارد.
- پوپ
- حافظه پرورنده تخیل و گنجینه عقل، دفتر ثبت وجدان و مخزن اندیشه است.
- بازیل
- بزرگترین بدبختی آن است که طاقت کشیدن بار بدبختی را نداشته باشیم.
- باس
- حقیر شمردن مرگ یکی از مهمترین راههای خوشبختی است.
- مونتین
- خوشیهای کوچک خوشبختی بزرگ می سازد.
- افونس کار
- بدبختی مربی استعداد است.
- هوگو

## جالب و حیرت انگیز

از کتاب عجایب جهان، گرد آورنده محمد نعیم بهار

### رسم و و رواج در جوامع مختلف

- ایسکیمو ها وقتی که با یکدیگر بر میخورند، بینی خود را به یکدیگر می مالند و این عمل آنها به جای رسم تعظیم است.
- در سواحل رود خانه آمازون، قبیله یی به رسم سلام نوک پای خود را به دماغ دیگری می رسانند.
- مردم قبیله بایوا بینی های یکدیگر را به خاطر سلام و تعظیم با دندان می گیرند.
- مردم قبیله یی در افریقا به رسم سلام و احترام به روی هم تف می اندازند و تف هر کدام بزرگتر بود، دلیلی به زیادی ارادت و اخلاص او تعبیر میشود.
- در منطقه تبت قبیله یی چنان رسم دارد که در برابر مهمان زبان خود را با ریسمان می بندند و با این کار می خواهند که از دروغ گفتن و غیبت خود را بر هانند و شیطان را از خود دور سازند.
- در بعضی از نقاط کشور انگلستان از قدیم این رسم معمول است که روز چهارشنبه گوشت نمی خورند.
- همچنان در گوشه های از انگلستان در گذشته ها این موضوع جز قوانین و رسم شان بود که همه باید پیاده به کلیسا بروند و اگر کسی بر اسب یا سوار دیگری به کلیسا میرفت، پاسبان او را متوقف می کرد و وسیله اش را به نفع کلیسا ضبط می کرد.
- در کوریا اگر پدر کسی فوت کند، پسرش به طور سوگ الی مدت سه سال و اگر مادرش فوت کند، مدت دو سال کلاه بلند سفید می پوشد.
- یکی از رواج های خیلی کهن جاپان این بود که اگر زن در زایمان اول یا دوم خود پسری به دنیا نیآورد، بدبخت ترین زن محسوب می گردید.
- در قبیله نوارح نایجریا رواج است که مردان این قبیله نقاب می پوشند و محجوب استند و برعکس زنان شان بی حجاب میباشند.
- در یکی از قبیله های هند و مناطقی در آسیای جنوبی رواج است که هر گاه زنی بیوه شود، بعد از ادای مراسم مرده داری شوهرش، سر زن را با تیغ میتراشند.
- در مالیزیا اگر کسی بخواهد بیشتر از یک زن داشته باشد، باید مالیه بپردازد.
- آنها به ترتیبی که در بدل ازدواج دوم پرداخت مالیه آغاز شده و در صورت ازدواج سوم و چهارم، مقدار آن افزود می یابد.
- دولت مالیزیا عقیده دارد شخصی که میتواند مصارف چند خانم را داشته باشد، توان پرداخت مالیه را نیز دارد.
- در بعضی از دهات یونان در اول جنوری سرپرستی و ریاست خانه ها را برای یک روز به زنان تحویل میدهند.
- در آن روز زنها به ذبح حیوانات پرداخته و وقت خود را در بیرون از خانه می گذرانند و مرد ها کار های خانه را انجام میدهند.

از حکیم نظامی گنجه‌یی  
(۵۳۵ - ۶۰۴ ه.ق.)

## پند پدر

آن روز که هفت ساله بودی  
چون گل به چمن حواله بودی  
اکنون که به چارده رسیدی  
چون سرو به اوج سر کشیدی  
غافل منشین نه وقت بازیست  
وقت هنر است و سر فرازیست  
دانش طلب و بزرگی آموز  
تا به نگرند روزت از روز  
چون شیر به خود سپه شکن باش  
فرزند خصال خویشتن باش  
دولت طلبی سبب نگهدار  
با خلق خدا ادب نگهدار  
وان شغل طلب ز روی حالت  
کز کرده نباشدت خجالت  
میکوش به هر ورق که خوانی  
کان دانش را تمام دانی

از فاروق سروش

## قصه کودکی

گوش کنید  
قصه من ای یاران  
قصه روز و شبم  
قصه درد و غمم  
قصه کودکیم  
که پس چیدن گلهای شقایق هر روز  
راه می پیمودم  
روزی هنگام غروب  
وقتی از چیدن گل بر گشتم  
دیدم من رهرو تنها هستم  
نه ز یاران اثری  
نه ز دوستان گل سرخ من آید خبری



# سگسختن در بهار و باران

از قاری عبدالله ملک الشعرا  
(۱۲۴۷ - ۱۳۲۲ خورشیدی)

## برف

بیا که برف کنون نقره فام می بارد  
هوای روشن او سیم خام می بارد  
برای تشنه لبی های کشت تیرمهی  
هوای برف چه خوش جام جام می بارد  
صبا بگوی به دهقان به کارگر از ما  
بیا که برف کنون خوش به کام می بارد  
زمین کابل ما نقره کار تنها نیست  
که ابر دامنه دار است و عام می بارد  
قیاس نظم جهان می توان ز برف گرفت  
که دانه دانه او با نظام می بارد  
به هر طرف نگری برگ نسترن ریزد  
اگر به روی زمین ور به بام می بارد  
دگر به ثروت کوهسار ما بیفزاید  
به کوهسار وطن بسکه عام می بارد  
هنوز حرف زمستان مگر سفید نشد  
که برف باز به طور دوام می بارد

توضیح شماری از واژه های این صفحه:

پند: نصیحت، اندرز	تیرماه: نام یکی از ماه های شمسی
اوج: بلندی	صبا: بادی که از شرق می وزد
غافل: نا آگاه، بی خود، بی خبر	کام: مراد و مقصد
خصال: جمع خصلت به معنی خوی و عادت	نظام: نظم و آراستگی
سیم خام: کنایه از نقره	قیاس: اندازه گرفتن و سنجیدن

# جوانه ها



فاطمه رحیمی دوشیزه هجده ساله، افتخار عضویت هیئت رهبری "انجمن دختران افغان در غربت" را دارد. او دانش آموز Horizon College شهر Alkmaar بوده و رشته حقوق را فرا گرفته است.

از فاطمه در مورد فعالیت های انجمن شان پرسیدم، در پاسخ گفت: "انجمن دختران افغان در غربت در ۲۱ مارچ ۲۰۰۳ تأسیس شده و مرکز آن در امستردام میباشد. این انجمن برعلاوه فعالیت های فرهنگی توانسته است مؤثریت خود را در میان افغانهای پناهنده در کشور هالند تثبیت کند. فعالیت این نهاد بیشتر در ساحه شهر های Amsterdam, Schagen, Putten و Zandaam به ویژه در رابطه به همکاری با افغانهای پناهنده در کمپ ها میباشد."

بخشیدن شمولیت دختران افغان در دانشگاه ها نیز همکاری دارد، چون دانش آموزی که خواهان فراگیری رشته یی را در یکی از دانشکده های هالند باشد، باید فعالیت های خود را عرصه اجتماعی نشان دهد و عضویت در "انجمن دختران افغان در غربت" یک چانس خوب برای شمولیت دانشجو در دانشگاه میباشد. فاطمه رحیمی گرچه در افغانستان مکتب نخوانده و در سال ۱۹۹۹ کشور را ترک گفته است، مگر با آن هم بنا به توجه و همکاری اعضای خانواده اش، توانسته است زبان فارسی بیاموزد. او در گفتگوش روان صحبت میکرد و مشکلی نداشت. برایش موفقیت آرزو میکنیم.

از او خواستم تا معلومات بیشتر در زمینه کمکهای شان با افغانهای باشند در کمپ ها ارایه کند. او از نشست نماینده های شان در ماه می ۲۰۰۳ در رابطه به مشکلات افغانها با Marijk Vos عضو حزب Groenlinks یاد کرد و افزود که در سال ۲۰۰۴ اعضای این انجمن از حقوق تعدادی از افغانهای اهل هوند که دولت هالند در مورد هویت شان شک داشت، دفاع کرده و در زمینه معلومات لازم به مقامات مربوطه ارایه کردند. همچنان این انجمن در سهولت



**میلاد خالقی و بهزاد خالقی برادران صمیمی اند و در شهر Reuswode کشور هالند به سر میبرند.** میلاد نه سال دارد و در گروپ پنجم مکتب Brogwal درس میخواند و با تلاش زیاد و یاری دیگر بازیکنان همسالش، تیم فوتبال شان به موفقیت ها تحسین آمیزی دست یافته است. همچنان میلاد به ورزش آبیازی مهارت ویژه دارد.

بهزاد هفت ساله، شاگرد گروپ سوم مکتب Brogwal است. او نیز مانند برادرش به ورزش فوتبال علاقه دارد این برادران با استعداد توانسته اند با توجه مادر و پدر، زبان مادری را خوبتر بیاموزند و روان صحبت کنند. ما برای شان موفقیت بیشتر تمنا داریم.

## Mariam Latifi

Sara komt uit school en heeft dolle pret met haar vriendinnen. Haar moeder zit thuis en kijkt op de klok. Ze denkt: „waar blijft Sara?“ Ze is al 10 min. te laat. Haar moeder wordt steeds ongeruster. Als Sara na een half uur nog niet thuis is, gaat haar moeder haar zoeken. Eerst gaat ze naar haar school, maar daar is niemand. Inmiddels heeft de moeder van Sara de vader van Sara ingelicht en die komt naar huis van zijn werk. Sara is bij haar vriendin Suzan. Ze zit op haar kamer te praten. De moeder van Sara is nu zo ongerust dat ze niet meer helder kan denken. Ze steekt de straat over zonder uit te kijken. Opdat moment komt er een auto aan. De auto rijdt tegen de moeder van Sara aan. De ambulance komt eraan en ze wordt naar het ziekenhuis gebracht. Sara kijkt bij haar vriendin op

de klok. „Oh is het al zo laat!“, roept ze. Ze pakt haar fiets en gaat naar huis. Als ze thuis komt is er niemand thuis. Ze wacht voor de deur. Na een uur komt haar vader thuis. Hij ziet er erg ongerust en verdrietig uit. Hij verteld wat er gebeurt is. Sara voelt zich schuldig. „Het is haar schuld!“, Haar vader verteld dat haar moeder in coma licht. Sara hoopt dat haar moeder haar deze grote fout zal vergeven. **EINDE**  
Deze verhaal heeft natuurlijk ook een betekenis. Ik vraag aan alle kinderen om nooit zonder toestemming van je ouders ergens naartoe te gaan. Maak je ouders niet ongerust!  
Onze ouders geven de helft van hun levens aan ons tot we groot zijn. Daarom vraag ik je nog één keer, doe geen dingen waar je ouders om ongerust worden en jij zelf later spijt hebt.



من مریم لطیفی در سال ۱۹۹۳ در شهر کابل چشم به جهان کشودم. تقریباً مدت پنج سال میشود که در شهر Zwolle زندگی میکنم.

من در گروپ هشتم درس میخوانم و شاگرد ممتاز صنف خود استم. به خواندن کتاب علاقه دارم و گاهگاهی داستان های کوتاه به زبان هالندی می نویسم. همچنان به رسامی و آبیازی مهارت خوب دارم و تا حال دو نقاشی ام در مسابقه شهر است و یک رسمم در شماره هفتم مجله ”دونال دوک“ چاپ شده است. من همیشه در باره وطنم و اطفال وطنم فکر می کنم و خاطرات آنجا را به یاد دارم. در آینده میخواهم یک داکتر و هم یک نویسنده شوم تا از این طریق بتوانم به بشریت خدمت کنم.  
میخواهم یکی از رسامی های خود را با یکی از قصه های کوتاه خود طور تحفه به ”نهال“ تقدیم کنم.

وقتی به خانه می رسد، کسی در خانه نیست. پشت دروازه صبر می کند.  
بعد از یک ساعت پدر سارا خانه می آید. پدر سارا جگر خون است و حادثه را به سارا می گوید. سارا خود را ملامت می کند. پدرش می گوید که مادرش در ”کوما“ ست. سارا دعا می کند که مادرش این گناه بزرگش را ببخشد.  
پایان

این قصه در واقعیت یک معنی دارد. من از تمام اطفال درخواست می کنم که بدون اجازه پدر و مادر نباید جایی بروید. مادر و پدر تان را پریشان نسازید، زیرا آنها نیم زندگی خود را وقف ما می سازند که ما کلان شویم. به این خاطر یک بار دیگر از شما تمنا می کنم که کاری نکنید که مادر و پدر تان پریشان شوند و خود تان پشیمان.

سارا با خواهر خوانده هایش از مکتب خارج می شود. او همراه صنفی هایش بسیار خوشحال است. مادر سارا در خانه طرف ساعت می بیند و انتظار ساره را دارد. مادرش با خود می گوید: ”ده دقیقه از وقت گذشته و سارا هنوز نیامده، اگر سارا تا نیم ساعت دیگر نیاید، باید دنبالش بروم.“  
اول به مکتب میرود، مگر آنجا کسی نیست. سپس به پدرش تلفون میکند تا بیاید و سارا را بپالد.  
سارا به خانه خواهر خوانده اش نشسته و با هم صحبت میکنند.

مادر سارا بسیار پریشان شده و حتی نمیتواند درست فکر کند، بدون این که سمت چپ و راست خود را ببیند، از سرک عبور می کند. در این لحظه یک موتر می آید و او را می زند. امبولانس آمده و مادر سارا را به شفاخانه انتقال می دهد.  
سارا در خانه خواهر خوانده اش به طرف ساعت می بیند و می گوید: ”اوه، ناوقت شده.“ او بایسکل خود را گرفته به خانه می آید.

## تفکر در قرون وسطی

## انگیزسیون

واقع همان مادی گرایان بوده اند و فیلسوفان ریالیست همان ایده گرایان را نمایش میدادند.

جوانان ما باید بدانند که اروپای قرون وسطی به اندازه انگلستان یک دست هم فیلسوف و هنرمند درجه یک ندارد که ما مفصلاً به توضیح هر بزرگمرد آن بپردازیم ولی یاد این بزرگمردان لازم پنداشته می شود:

## جان اسکات Jon Scot (815-877) میلادی

اسکات می گفت فلسفه از دین جداست و فلسفه خادم دیانت نیست. این اولین فیلسوف اروپایی بود که در برابر زورمندان و روحانیون ایستاد و گفت که احکام عقل معتبر تر از عبارات تورات و انجیل است. به نظر اسکات الهیات علم نیست چون به برهان و استدلال و تجربه جور نمی آید. الهیات ایمان و تعبد است. به نظر اسکات ماده وجود دائمی دارد. در تاریخ فلسفه غرب جان اسکات را یکی از برگزین نامگرایان ماتریالیست گفته اند چون وی اسم (کلیات) را جز در ذهن قبول نداشت و فقط به اشیا حضور عینی قایل بوده و دیده میشود که با وجود شمشیر کلیسا، فلاسفه حرفهای خود را به قیمت مرگ و زندان میگفته اند... و چه روز هایی که بر اسکات گذشته است.

## راجر بیکن ۱۲۱۴ - ۱۲۹۲ میلادی

فیلسوف و دانشمند بزرگ انگلیسی که در قرن سیزدهم میلادی می زیست، به تجربه و مشاهدات علمی باور داشت. چون در زمان راجر بیکن (قرون وسطی)، مراجعه به انجیل و ارسطو از شرط های گفتگو و کتاب نویسی بوده است، راجر بیکن می گفت: برای رسیدن به حقیقت ضرور نیست که به گذشتگان مراجعه کنیم. او ریاضی را خیلی جدی می انگاشت.

این فیلسوف قسمت زیاد عمر خود را در زندان سپری کرد. نامش جاودان باد!

## دانته 1256-1321 میلادی، از ایتالیا

ویکتور هوگو ۷۰۰ سال بعد از دانته نوشت: دانته یک فیلسوف رویایی به شمار می آید. او دیوانه ایست خردمند.



دانته شاعر و فیلسوف یکتا بود. این دانته بود که در زیر ریش روحانیون و خشونت کلیسا کتاب منظوم "کمیدی الهی" را نوشت. اگر خوب توجه کنیم، پی می بریم که چگونه دانته شهامت به خرچ داده و واژه "کمیدی" را با واژه "الهی" ترکیب کرده است. کمیدی الهی دو بخش دارد: دوزخ و بهشت. دست زدن به آفریدن خیالی دوزخ و بهشت

قرون وسطی سیاه ترین لحظه های تاریخ جامعه بشریست که قصه درد ناک آن چند بوجی کاغذ می خواهد. قرون وسطی را عمدتاً از قرن پنجم میلادی تا قرن ۱۵ میلادی که آغاز عهد رنسانس است، دانسته اند.

تقسیم بندی تاریخ به شکل مدرن آن بوسیله مؤرخین و جامعه شناسان ... دانشگاهی غرب صورت گرفته است. از پیدایش رسم الخط (الفبا) میخی و هیروغلیف تا سقوط امپراطوری روم (از ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد) را دوره باستان نامیده اند، از سقوط امپراطوری روم تا انقلاب صنعتی انگلستان را قرون وسطی نامیده اند و از انقلاب صنعتی تا عصر روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه را عصر جدید نامیده اند و قرن ۱۹ و ۲۰ را عصر مدرن خوانده اند. فلاسفه امروز تاریخ بشریت را عصر باستان، پیش مدرنیته، مدرنیته و دهه اخیر را عصر پست مدرنیته یاد میکنند. فیلسوفان قماش دیگر منجمله کارل مارکس تاریخ بشر را ۵ دوره تاریخی میدانند و درین باب یعنی تقسیم بندی تاریخ، عقاید دینی (البته ادیان مختلفه) از تاریخ بشریت تقسیم بندی خود را ارایه کرده اند.

من به خاطر اینکه ذهن نوجوانان دچار پراگندگی نشود، سیر فکر آدمی را در قرون وسطی به دو بخش تقسیم میکنم:

## ۱- بخش غربی ۲- بخش شرقی

داستان علم و هنر و سایر اشکال تفکر مثل فلسفه، تاریخ خونبار و زجر مند بوده است. تقریباً هزار سال مردم اروپا کدام کشف و اختراعی نداشته اند، چون انگیزسیون یعنی تفتیش عقاید نمی گذاشت که دانشمندان، فیلسوفان و هنرمندان به طور آزادانه عقاید شان را بیان نمایند.

دستگاه تفتیش عقاید در تمامی کشور های اروپایی وجود داشت که مرکز کاتولیک آن در ایتالیا به وسیله پاپ رهبری می گردید.

فیلسوف و دانشمند مجبور بود تا بنا به عقاید پذیرفته شده آن وقت، آنچه انجیل و ارسطو و افلاطون گفته اند، همان حرفها و سطرها را تفسیر نمایند چون انجیل کاملترین متن بشری به شمار می رفت و کسی نمی توانست از انجیل بیشتر بگوید. همچنان تصور می شد که تمام چیز ها را ارسطو و افلاطون گفته اند و دیگر جایی برای نوگرایی و کشف و اختراع باقی نمی ماند. اگر کسی چیزی می نوشت که با انجیل و ارسطو مطابقت نمی داشت، سر گوینده یا به زیر گیوتین میرفت یا تمام عمر را در زندانهای نمناک سپری می کرد و آثارش نیز آتش زده می شد. البته باید بدانیم که در قرون وسطی کسی مستقیماً مقولات ماتریالیسم و ایدیالیسم را از ترس به کار نمی برد و بجای آن دو گرایش دیگر به نام نومینالیزم (نامگرایی) و ریالیزم (واقعگرایی) را به کار می بردند که فیلسوفان نامگرا در





ابن سینا می نویسد: ”... نزد ما اصول و قواعد دیگری نیز است غیر از ارسطو ولی چون می بینم مردم در بین زمان اقبال به فلسفه ارسطو دارند، از این رو مطلب را از زبان او بیان می کنم.“

ابن سینا مانند سایر معترضین زمان از طرف متعصبان و متکلمین اسلامی،

**زندیق، دهری و نامسلمان** خوانده شد، به زندان رفت و مریض شد تا اینکه مرد.

ابن سینا فیلسوف بزرگ، طبیب توانمند بود که دو کتاب مهم او یعنی «شفا در فلسفه» و «قانون در طب» نه تنها در شرق بلکه در اروپا نیز بار بار دستنویسی شد و بعد از اختراع چاپ، این دو اثر از آثاری بود که به پیمانۀ وسیع چاپ گردید و در حوزه های علمی (دانشگاهی) غرب تدریس می گردید.

ولی با تأسف که سلاطین نادان مثل سلطان محمود غزنوی که فقط در فکر تاراج ملل و گسترش جغرافیا می اندیشید، به فلاسفه اصلاً توجهی نداشت.

قصه کوتاه که ابن سینا درد خود و همخردان روزگارش را این گونه موزن میکند:

**کفر چو منی گزاف و آسان نبود  
محکمتر از ایمان من ایمان نبود  
در دهر یکی و آن هم کافر  
پس در همه دهر یک مسلمان نبود**

این که گفته می شود که دربار سلاطین غزنوی و... صد ها شاعر داشت، بلی درست است؛ آن شاعرانی که مثلی عنصری به خاک پای سلاطین بوسه میزدند و در غیر آن مانند ناصر خسرو و مسعود سعد در تبعید و زندان می پوسیدند.

توجه شود که خلیفه عباسی، المنتجد در سال ۱۱۵۰ میلادی امر کرد که مؤلفات ابن سینا را در بغداد بسوزانند. نام ابن سینا جاودانه باد که بیش از دو صد جلد کتاب را نگاشت و حدود ۵۰۰ سال حوزه های علمی دنیا از آن استفاده می کردند.

در پایان اضافه میدارم که پدر ابن سینا از **بلخ** بوده و خودش در **خرمشین** بخارا از مادری بنام ستاره به دنیا آمده است.

### ابن رشد (1126-1198) Ibn Rushd

یکی از فیلسوفان بزرگ است که در حوالی اندلس به دنیا آمد و از اینکه کلامش تند و ماده گرا بود، در تمامی عمر خود مورد زجر، طعن و لعن و جزاها قرار داشت و روحانیون او را دهری و ملحد خطاب می کردند و از طرف کلیسا (در اسپانیا) آثار او منسوخ اعلان گردید.

در قرن دهم در هنگام خلافت عباسی در اندلس، کتابخانه

جرم است چون خلقت مربوط به خداوند است و بس.

و این دانه چکاره است که از مسند خدایی، دوزخ و بهشت را می آفریند؟ البته این بحث جداگانه است که دانه در منظومۀ ”کمیدی الهی“ چقدر از سنایی غزنوی و محی الدین ابن عربی بهره برده است.

دانه با نبوغ بلندی که داشت، وقتی می خواهد شاعر باستانی لاتین یعنی ویرژیل را از دروازه دوزخ به درون ببرد، بر سر دروازه لوحی آویخته که در آن ۹ سطر دانه یی میدرخشد:

از من به شارستان دردها گام می نهند  
از من به قلمرو رنج جاودانه در می آیند  
از من به جرگه گم شدگان می پیوندند  
معمار والای مرا، انگیزه، عدالت بود  
و صانع من، قدرت ملکوتی و  
فرزانگی ی مطلق و عشق الاولین  
پیش از من هیچ آفریده ای نبود که جاودانه نباشد  
هم از این گونه که من خود جاودانه ام  
ای زمره ی به درون آیندگان،

از همه امیدی دست شسته باشید!

درینجا از آوردن نام فیلسوفانی که مثل **جیوردو برونو** در برابر تیغ انگیزسیون ایستاد و **اسطوره توبه** کردن را شکست. به فرمان کلیسا بانان خود و آثارش را در آتش انداختند، می گذریم. عجب زمان ای بوده است؟! نابغه و قلم و نوشته هایش را یکجا به کام آتش متبرکانه تقدیم می کردند.

## قرون وسطای شرقی:

جوانان ما باید خردمندان را بدون انگیزه های نژادی، سرزمینی و قومی بنگرند و توجه شان به اختراعات، کشفیات و دستاورد های انسانمند آنان باشد. اینکه این دانشمند از کلکته هندوستان برخاسته یا از سمنگان، از نیویورک بلند شده یا از خیرخانه مهم نیست؛ مهم این است که ببینیم این خردمند چه چیز تازه را به فرهنگ جامعه بشری اضافه کرده است.

**قرون وسطای شرق هم از لحاظ تفتیش عقاید و مراسم کتاب سوزی کمتر از تاریکناهی غرب نیست.** اگر چند تایی هم آثار شان باقی مانده است، از نادرات روزگار به شمار می آید و یا اینکه از طریق منتقدین دینی ما به آثار آنان پی می بریم.

یکی از مشاهیر فلسفه و علم در شرق ابن سیناست!

### ابن سینای بلخی ۹۸۰ - ۱۰۳۶ میلادی

مشهورترین چهره فلسفی و علمی قرون وسطی ابن سینای بلخیست، اما انگیزسیون اسلامی (امر بالمعروف و نهی از منکر) یعنی دستگاه تفتیش عقاید، مانند غربی ها فلاسفه و دانشمندان را نمی گذاشتند که چیزی جدا از قرآن کریم و احادیث نبوی و مکتب ارسطو و افلاطون بگویند. چون قصه دراز است، به نقل قومی از خود ابن سینا می پردازم که عمق جهالت دوران را بیان می کند.

خلیفه اموی بن ناصر سوختانده شد و در چاه ها انداخته شد تا همه بشارند و بیوسند.

### زکریای رازی ۸۶۴ - ۹۲۵ میلادی

رازی یکی از بزرگترین فیلسوفان روزگار بوده است. این فیلسوف، طبیب، کمیدان، مخترع... نسبت به همه همعصران خود علنی تر ماده گرایی داشت و از همین سبب است که بیشتر مورد زجر و شکنجه قرار گرفت. رازی نیز بیشتر از ۱۳۰ اثر تألیف کرده است. رازی کاشف الکول و مخترع قرع و انبیب نیز است. زکریای رازی در عصر خود آنقدر بزرگ بود که او را "جالینوس العرب" لقب داده بودند.

رازی به تجربه اعتقاد داشت نه به گفتار پیشینیان. رازی کاشف الکول، تیزاب گوگرد، سنگ گرده و غیره بوده است ولی سلاطین زمان آنقدر جورش دادند که سر انجام کور شد.

### الکندی ۸۰۰ - ۸۷۹ میلادی

کندی از لحاظ زمانی یکی از فیلسوفان اولیه شرقی به حساب می آید. به این خاطر او را "ابوالحکما" می گفتند. کندی اولین کسی بود که به آثار یونانی دسترسی داشته و به ترجمه آثار ارسطو نیز پرداخته است. میگویند که وی بیش از ۲۴۰ اثر نگاشته است. کندی وضع هوا را نیز پیش بینی میکرد هزار حیف که بشریت چه گنجینه هایی را برباد داده است. نبوغ و حوصله مندی را بنگرید که یک فیلسوف در امورات مختلف بیش از صد کتاب مینویسد. اگر خلفای بغداد و سلاطین خراسان به عقلانیت تمکین میکردند، امروز سیمای جهان اینطور زار و پریشان و جنگزده نمیبود.

### خیام ۱۰۴۸ - ۱۱۳۳ میلادی

عمر خیام شاعر و فیلسوف بزرگ بوده و میتواند بنا به قولی با لوکرسیوس، اپیکور، گوته و شکسپیر مقایسه شود. آثار خیام با تأسف مانند خروار ها ورق از دیگران از بین رفته است ولی همین چند تا رباعی، و نوزده نامه... که از وی باقی مانده، می تواند آینه تمام نمای جهان بینی خیام را منعکس نماید. چون خیام فلسفه دستوری (ارسطویی) و مذهبی را رد می کند، در کتاب "اخبار العلماء"، راجع به خیام آمده است: "... باطن آن اشعار برای شریعت، مارهای گزنده و سلسله زنجیر های ضلال بوده و وقتی که مردم او را در دین خود تعقیب کردند و مکنون خاطر او را ظاهر ساختند، از کشته شدن ترسید و عنان زبان و قلم خود را باز کشید و به زیارت حج رفت و اسرار ناپاک اظهار نمود... و او را اشعاری مشهور است. خفایای قلب او در زیر پرده های آن ظاهر می گردد و کدورت باطن او جوهر قصدش را تیره گی می دهد."

صادق هدایت، خیام را فیلسوف ماتریالیست و شکاک میدانند و میگویند که خیام در کلیه رباعیات خود بر علیه تلقیات مروج زمان و روحانیان تاخته است.

صادق هدایت می نویسد: "امروزه اگر کسی بطلان افسانه های مذهبی را ثابت کند، چندان کار مهمی نکرده است؛ زیرا از روی علوم خود به خود باطل شده است ولی اگر زمان و محیط متعصب خیام را در نظر بیاوریم، کار او بی اندازه مقام او را بالا می برد." یاد هدایت همیشه باد!

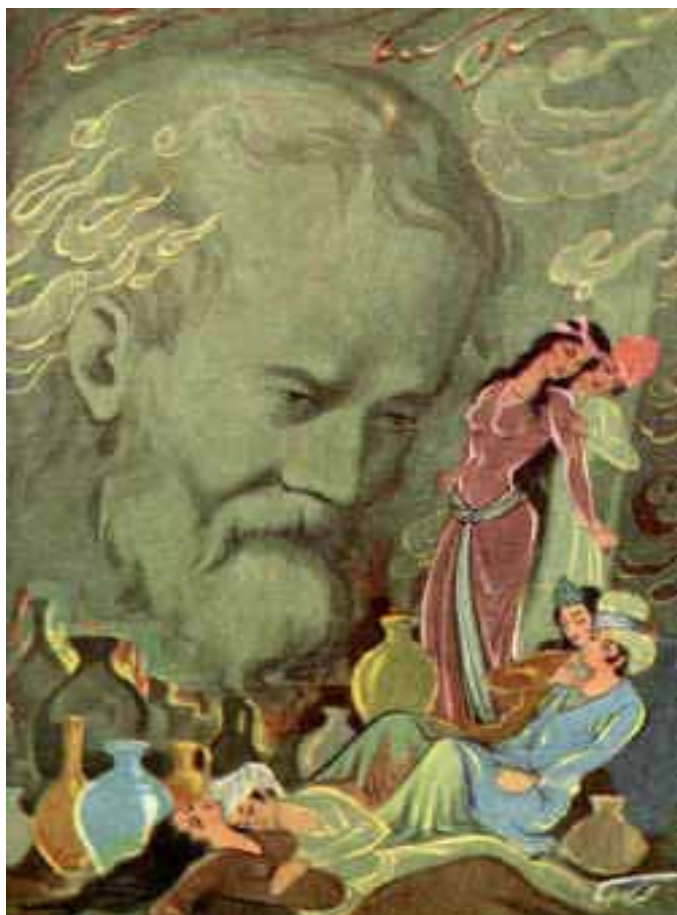


یک دو نمونه از رباعی خیام:

من دامن زهد و توبه طی خواهم کرد  
با موی سپید قصد می خواهم کرد  
پیمانۀ عمر من به هفتاد رسید  
این دم نکنم نشاط، کی خواهم کرد؟  
\* \* \*

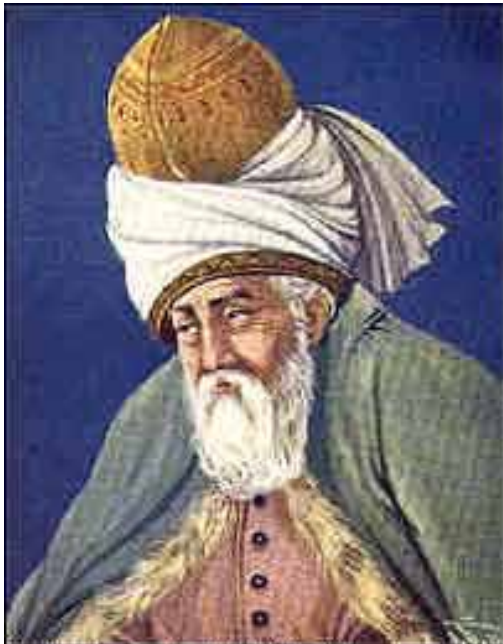
این کوزه چو من عاشق زاری بوده ست  
در بند سر زلف نگاری بوده ست  
این دسته که بر گردن او می بینی  
دستیست که بر گردن یاری بوده ست  
\* \* \*

جوانان افغان باید بدانند که اگر در قرون وسطی مسیحی،



دان بزرگ «الخوارزمی» است. از او آثار زیادی به یادگار ماند و یکی از آثارش «جبر و مقابله» است. وقتی که در اوایل قرن ۱۲ آثار الخوارزمی به زبان لاتین برگردانده شد و اسم «الخوارزمی» به تلفظ لاتین «الگوریتیم» و پسانها لوگاریتم خوانده شد... و امروز که لوگاریتم می گوئیم، هدف از نام «الخوارزمی» است که در دوران خلافت مامون امیزیت و برای ریاضی تحولات زیادی را ببار آورد.

هزار حیف که اگر زکریای رازی، الکندی، راوندی، ابن سینا، فارابی ( ریاضیدان و موسیقیدان)، ابن رشد، ابن خلدون ... حافظ، مولوی، گنجوی ... و ده ها چهره دیگر اگر آزادی بیان می داشتند و کلیسا و مسجد و معبد و درمسال و حامیان متعصب روحانی شان، قلم های شان را نمی بریدند، امروز ملت افغانستان و منطقه اینگونه دربر و خاک به سر نمی بودند.



بحث  
انگیزسیون و قرون وسطا را با یک تمثیل مولوی به مثابه حسن ختام، می بندیم:

دید موسی یک شبانی را به راه  
کو همی گفت ای خدا وای الله

تو کجایی تا شوم من چاکرت  
چارقت دوزم کنم شانه سرت

دستکت بوسم بمالم پایکت  
وقت خواب آیم بروم جایکت

ای فدای تو همه بزهای من  
ای بیادت هیبهی و هیهای من

زین نمط بیهوده میگفت آن شبان

گفت موسی با که هستی ای فلان

به امید خوشبختی شما نوجوانان و مردم افغانستان،  
فرهود

تمامی عقاید و آراء در الهیات بدور اثبات تثلیث مسیحی و در علوم بدور شمردن داندان های اسپ از روی متون یونانی دور میزد، در قرون وسطای شرقی (اسلامی) مجموع آرای رسمی به دور اثبات وجود خداوند و ... دور میزد و به عقاید ممنوع جزای مرگ میدادند. مثلاً در مورد ابن عربی که کتاب «فصوص» را نگاشته، به کتابش «فضول» میگفتند و سمنانی در کتاب العروة نوشته: «ابن عربی دهری غیر قابل ارشاد، غافل بی حاصل بی معرفت...» و یا ابن صلاح شهر زوری در باره فلسفه می نویسد: «فلسفه اساس سفاهت، مایه گمراهی و مدخل زندقه است. نزدیکی به فلسفه خواه به عنوان تعلیم خواه به تعلیم موجب تسلط شیطانست، منطق مدخل فلسفه است و مدخل شر، هر کسی که گمان میکند که در فلسفه و منطق سودی است، فریب شیطان را خورده است.»

قرون وسطای اسلامی به یک تعبیر و تداعی چشم را پت کرده، و دستگاه «امر بالمعروف...» طالبان، آخوند ها و شیوخ عربی را مجسم کنید، آنگاه در فضای تفتیش عقاید قرون وسطا قرار می گیرید. قرون وسطای اسلامی آگنده از اشک و خون، بیداد سلاطین و خلفای نادان (اموی و عباسی) بوده که عین القضات می نالد: «روزگاری برین سوخته جان می گذرد که از وجود خود نیز ننگ دارم. اگر بگویم نشاید و اگر نگویم نیز نشاید.»

«چرا نگرید چشم و چرا ننالد تن» براستی که اگر از قرن نهم تا حمله چنگیز سلاطین خراسانی و خلفای اموی و عباسی به فلسفه و علم و به کشف و اختراع خیانت نمیکردند، امروز شرق به مراتب در عرصه علوم و تکنالوژی پیشرفته تر از غرب می بود. به یک حادثه غم انگیز توجه کنید: مؤلف مجمل التواریخ می نویسد:

«محمود بن سبکتگین به ری آمد با سپاه و روز دوشنبه تا سبع جامدی الاول سنه عشرين و ارلعمائه. ایشان را جمله قبض کرد و چندان خواسته از هر نوع به جای آمد که آن را حدود و کرانه نبود و تفصیل آن در فتحنامه نوشته است که سلطان محمود به خلیفه القادربالله فرستاد و بسیار دار ها بفرمود زدن و بزرگان دیلم را بر درخت آویختند... مقدار پنجاه خرورا دفتر (نوشته) روافض و باطنیان و فلاسفه را از سرایهای ایشان برون آورد و زیر درختهای آویخته گان بفرمود سوختن.» جنایت کتابسوزی و فیلسوف کشی در سرزمین شرق تا هنوز ادامه دارد. همین اکنون در افغانستان (قرن ۲۱) کسی نمی تواند عقاید خود را علنی بیان کند و هر که بیان می کند، سرنوشتش به آقای مهدوی و آقای محقق نسب گره می خورد.

در قرن دوازدهم که اوج شگوفایی خراسان زمین است، شاه نادانی می آید و میگوید:

علاوالدین حسین بن حسینم - که باقی باد ملک جاودانم  
برآن بودم که از اوباش غزنین - چورودنیل جوی خون برانم

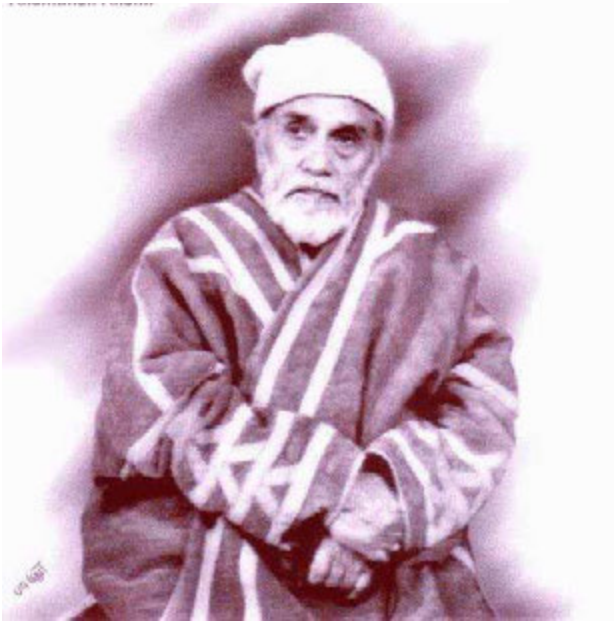
سرایای تاریخ سده های میانه پر از آدمکشی، نسل کشی، جنگ های دینی، جنگ های قبیله وی و در کنار آن کتابسوزی، مغز کشی رایج بوده است. یک نمونه آن ریاضی

# برگی از ادبیات معاصر افغانستان

نېشته سالار عزیزپور

نهال، شماره پنجم، صفحه ۲۶، ویژه نوجوانان

## استاد خلیلی



استاد خلیل الله خلیلی فرزند محمد حسین معروف به مستوفی الممالک، متولد (۱۲۸۶ خورشیدی) کابل، شاعر، نویسنده، پژوهشگر، مورخ، مترجم و دولتمرد و یکی از بزرگان و نام آوران سدهٔ پنین می باشد. در هفت سالگی مادر و در یازده سالگی پدرش را از دست داد و در دوازده سالگی تبعید گردید.

ادبیات فارسی، منطق، تفسیر و حدیث را نزد استادان روزگار خود فرا گرفت. استاد او در شعر و ادب فارسی دری ملک الشعرا "بیتاب" بود.

چون تحصیلاتش را به پایان برد، به پیشهٔ آموزگاری روی آورد. سپس در وزارت مالیه افغانستان به سمت منشی مخصوص به کار پرداخت. چندی مستوفی ولایت بلخ بود و در حکومت امیر حبیب الله کلکانی فرماندار یا والی ولایت بلخ گردید. در دولت نادرشاه به رژیم تازه پیوست و ۱۳ سال در دفتر صدراعظم خدمت کرد، اما به واسطهٔ مخالفت با شاهزاده کنر، چهار سال دیگر از زندگی خود را در تبعید گذراند. پس از بازگشت به نیابت دانشگاه کابل رسید و مدتی هم منشی دارالانشای مجلس وزرا و مشاور مطبوعاتی ظاهر شاه بود و پس از سرنگونی دولت شاهی، خلیلی میهن خود را ترک گفت و یک چند در نیوجرسی امریکا به سر برد و در سال های آخر عمر به صف مخالفان حکومت دموکراتیک خلق در تبعید پیوست و تا آخر آنجا بماند؛ تا اینکه در غربت جان داد و در گورستان تبعیدیان در پشاور آرام گرفت.

مضامین شعر های خلیلی سوای مدحیه سرایی ها، سرشار از عشق به میهن و مردم فرودست است. سخن او لطف و شیرینی فراوانی دارد و غالباً از اندیشه های نو برخوردار است. سبک عمومی خلیلی در اشعارش سبک خراسانی است و گاه گرایش به سبک عراقی نیز در آن ها به چشم می آید. تصاویر عینی و مادی را که بازتابی از زیبایی های طبیعت در اشعارش بود، به تصاویر اشعار فرخی نزدیک دانسته اند؛ با وجود آن از تکرار تصویر های کلیشه ای و تکراری دوری کرده است. به تعبیر استاد واصف باختری، استاد خلیلی یکی از فراهم کنندگان شیوهٔ نیمایی در افغانستان می باشد که سرودهٔ مستتراد وارهٔ **شب اندر دامن کوه** او را می توان یکی از کوشش های مقدماتی در این گستره دانست.

### آثاری که از او مانده:

آثار هرات (۳ جلد)، احوال و آثار حکیم سنایی، سلطنت غزنویان، ترجمهٔ تفسیر قرآن، فیض قدس در شرح احوال بیدل، رسالهٔ یمگان که در بارهٔ آرامگاه ناصر خسرو است، از بلخ تا قونیه، کاروان اشک، منظومهٔ ستارگان، به بارگاه سعدی، برگهای خزانی (رباعیات)، پیوند دلها، عیاری از خراسان و ...

### نمونه هایی از سروده هایش:

#### وعدۀ فردا

تا سر به پای آن بت رعنا گذاشتیم  
پا بر فراز طارم اعلی گذاشتیم  
قانع به فیض خشک لبی های ساحلیم  
گوهر به تنگ چشمی دریا گذاشتیم  
شب رفت و شکوه های دلم ناشنیده ماند  
این آرزو به وعدۀ فردا گذاشتیم  
دیگر ز بی قراری ایام، ایمنیم  
با این قرار ها که به مینا گذاشتیم  
بر آستان اهل نظر جا گرفته ایم  
تا دست رد به سینه دنیا گذاشتیم  
ما بییم و یوسف دل و زندان زندگی  
مصر عزیز را به زلیخا گذاشتیم  
جز خار خار عشق که در دل خلیده است  
هر گل که داشت رنگ تمنا گذاشتیم  
در وصف آن غزال غزلهای آبدار  
مجنون صفت به سینه صحرای گذاشتیم

شب اندر دامن کوه  
درختان سبز و انبوه  
ستاره روشن و مهتاب در پرتو فشانی  
شب عشق و جوانی

میان سبزه و گل  
نشیمنگاه بلبل  
ز دور آید صدایی چون سرود آسمانی  
ز نی های شبانی

فراز کوهساران  
قدمگاه غزالان  
قدمگاه غزالان را کنم گوهر فشان  
ز اشک ارغوانی

بیبارد ابر نم نم  
بلرزد شاخ کم کم  
نباشد جز طبیعت هیچکس را حکمرانی  
بغیر از شادمانی

من و تو هردو باهم  
نشسته شاد و خرم  
من از دل با تو اندر گفتگو های نهانی  
تو گرم مهربانی

بچینم گل برایت  
بریزم پیش پایت  
حمایل سازمت از لاله های ارغوانی  
چو یاقوت رحمانی

گشتند بشر را که سیاست این است  
کردند جهان تبه که حکمت این است  
در کسوت خیر خواهی نوع بشر  
زادند چه فتنه ها، مهارت این است  
\*\*\*

شهرت طلبی، بی هنری، دونی، چند  
کردند جهان را به جهنم مانند  
صد بار زمین به خون مردم تر شد  
تا نام فلان ابن فلان گشت بلند

### شهر طوفان برده

قلم در پنجه من نخل سرما خورده را ماند  
دوات از خشک مغزی ها، دهان مرده را ماند  
نه پیوندی به دیروزی، نه امیدی به فردایی  
دل بی حاصل من شهر طوفان برده را ماند  
تکانی هم نخورد از آه آتش بار مظلومان  
دل سخت ستمگر، سنگ پیکان خورده را ماند  
گلی عشقم که بود از نوبهار آرزو خندان  
کنون در پای جانان، غنچه پژمرده را ماند  
ز بس در هرچه دیدم داشت رنگ رنج و آزاری  
جهان در چشم من یکسر، دلی آزرده را ماند

نوبهار آمد و شد زنده جهان بار دگر  
تو مرا زنده کن از ساغر سرشار دگر  
تا بود فصل گل و صحبت ساقی هرگز  
نروم جای دگر من نکنم کار دگر  
من به یک زخم تو ای چرخ نیفتم از پای  
گر بود عمر ببینیم به پیکار دگر  
نقش گیتی همه واژون شده دستی از غیب  
که کشد نقش دگر باز به پرکار دگر  
روزگاریست که شد قصه منصور از یاد  
نشیدیم انالحق ز سر دار دگر  
گره چند فرودند برین رشته دریغ  
حل دشوار نمودند به دشوار دگر  
هیچکس بار غم از خاطر من دور نکرد  
بر سر بار نهادند، همان بار دگر

### سرود شب

شدهای روشن، تنها نشینیم  
در پهلوی هم، در نور مهتاب  
تا باد خیزد، نالنده از کوه  
تا نور افتد، لرزنده بر آب

در کوه پیچد، دلکش صدایی  
از دور آید، گلبانگ نایی  
غم های دل را با هم بگوییم  
من با نیازی، تو با ادایی

زین آب خندان، آینه بندم  
تا صبح بینی، روی چو ماهت  
از شاخ سنبل، شب شانه سازم  
تا برفشانی موی سیاهت

این خلوت عشق، این شام زیبا  
این لرزش موج، این رقص اختر  
من دیده پر خون، تو گل به دامن  
من شعر بر لب، تو شور بر سر

باد بهاران، از بعد مردن  
بر تربت من، زین گل بکاری  
ای ابر نیسان، بر مدفن من  
در پای این کوه، اشکی بیاری

با ناله زار، با صوت محزون  
بر روی آن قبر، بلبل، تو هم باز  
چندان بنالی، کاندل دل خاک  
از ناله تو، نالم به آواز



# ما به آینده خود امیدواریم!

تصاویری از انترنت



# افغانستان و دولت یونان

(از ۳۳۰ تا ۲۵۰ قبل از میلاد)

برگرفته از کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته میر غلام محمد غبار

تلخیص و ساده نویسی از: ع. فقیری

به سلسله شماره های گذشته

یونان کشور کوچک بود که یک و نیم میلیون نفوس داشت و بین سالهای دوهزار تا یکهزار قبل از میلاد با مردم بیابانگرد و چوپان مسکون شد. این مردم که در اطراف دریای "اژه" شبه جزیره پلپونز یونان، جزایر اژه و سواحل آسیای صغیر را اشغال کرده بودند، هنوز در دوره قبل از تاریخ (سنگ جدید) زندگی میکردند، خط و کتابت نداشتند و از گذشته خود به واسطه افسانه‌ها می‌شنیدند.

ولی بعد ها جامعه یونان تکامل کرده و یونانیان از باشندگان جزایر اژه که قرن‌ها پیشتر متمدن شده و دارای خط و کتابت و صنعت بودند، این آثار و آداب و هنر را گرفتند و بر اساس تمدن ملت های قدیم شرق زمین چون مصری، کلدانی، فنیقی و غیره تمدن درخشانی تشکیل کردند که نماینده پیشرفت فکری و ذوقی بشر آنوقت بود. گرچه سهم یونان در تمدن بشری بیشتر از راه ادب و فلسفه و صنایع زیبا است، با آنهم این یونانی‌ها اساس‌گذار انواع مختلف علوم به شمار می‌روند.

از نظر سیاست، کشور یونان دارای تقریباً بیست دولت جداگانه بود که هر یک پایتخت مخصوص خود را داشت. مهمترین آنها شبه جزیره اتیک (مرکز آتن)، لاکونی (مرکز اسپارت) و بویتی (مرکز تب) بود. از نظر ترکیب اجتماعی ملت یونان از سه طبقه ساخته شده بود: آزاد، بنده و بیگانه. طبقه آزاد حکومت را در دست داشت، تعلیم و تربیه هم مخصوص ایشان بود. تعلیم و تربیه دختران مورد توجه نبود و مردان آزاد که زندگی آرام و فارغ از مشکلات داشتند، فرصت اندیشیدن و تفکر در امور فلسفی و اجتماعی را بیشتر می‌یافتند، زیرا زحمات زندگی به دوش طبقات برده و بیگانه بود.

در زمان اسکندر مقدونی

یونان قرن پنجم قبل از میلاد با جنگ و حملات ایران و اسپارت دچار بود و

در قرن چهارم قبل از میلاد از طرف فلیپ پادشاه مقدونیه اشغال شد.



۳۳۸ ق.م. یکسال بعد فلیپ کشته شد و اسکندر پسر جوان او در جایش نشست. این جوان تند خو و مبارز که هم شاگرد ارسطو بود و هم خیال

قهرمانی در سر میپرورید، در سال ۳۳۴ ق.م. با سی هزار پیاده و چهار هزار سواره و خوراکه چهار روزه به عزم جنگ با دولت هخامنشی حرکت نمود و در سه جنگ در آسیای صغیر، کنار خلیج اسکندرون و کردستان کنونی ترکیه، سپاه ایران را در هم شکست و ایران را اشغال کرد.

اسکندر که یکی از جهانگیران مشهور است، در مدت چهار سال توانست که با سپاه قوی خود کشور های بزرگ آسیای صغیر، مصر و ایران را بگیرد. سپس او به فکر تسخیر هندوستان افتاد و در قدم اول افغانستان در سر راه او قرار داشت.

اسکندر خودش را از طرف پدر منسوب به هرکولیس یا رب النوع قوت (فرشته قوت) و از طرف مادر منسوب به (آشیل) قهرمان افسانوی یونان میدانست. در سال ۳۳۰ ق.م. از ایران به افغانستان که در آن وقت دولت مرکزی نداشت، حرکت کرد.

اسکندر در افغانستان برخلاف امید و انتظارش با مقاومت و برخورد مسلح مردم کشور مواجه شد و مدت چهار سال در تسخیر افغانستان و سغدیان (سرزمینی در آسیای مرکزی)، با قبول زحمات و مشکلات و جنگهای بسیاری مشغول ماند تا بالاخره توانست از طوس و هرات به قندهار و کابل و باز به بلخ و ماورای جیحون برسد. او بعد از گرفتن نرده هزار سپاهی تازه دم از یونان، با صد هزار عسکر، هندوکش را برای دومین بار عبور و از ولایات

شرقی افغانستان به جانب هندوستان لشکر کشید. ۲۲۷ ق.م. گرچه خود در شرق افغانستان زخمی شد و سپاه او در جنگهای دفاعی و قیامهای مردم افغانستان در طوس، هرات، غزنی، بلخ و ماورالنهر که چهار سال دوام کرد، خسته شده بودند، توانستند رود سند را عبور و پادشاه پنجاب را مغلوب نمایند. از آن بعد اسکندر تا دریای "بیاس" پیش رفت ولی دیگر توان تحمل سفر های جنگی از سپاه او سلب شده بود و از راه بلوچستان و ایران به بابل سفر کرد و در آنجا به

عمر ۳۲ سالگی چشم از جهان پوشید. قلمرو پهناور فتح شده توسط سپاه سکندر که شامل ممالک متمدن قدیم از دریای سند تا بحر ادریاتیک و از مصر تا قفقاز بود، مورد گیر و دار سرداران قدرت طلب یونان قرار گرفت و تا اینکه سه نفر از آنها باقی مانده و آن شهنشاهی بزرگ را بین شان تقسیم کردند. مقدونیه و یونان تحت تصرف آنتی گونوس، کشور مصر سهم بطليموس، شام و ایران هم قسمت سیلوکوس گردید.

افغانستان که بعد از مرگ اسکندر در دست والیان چهارگانه یونانی باقی ماند، در سال ۳۱۱ ق.م. زیر نفوذ دولت یونانی شام قرار گرفت. سپس سیلوکوس از راه ایران به افغانستان آمد و در سال ۳۰۵ ق.م. از سند به هند گذشت. در آن وقت تحول سیاسی بزرگی در هندوستان رخ داده بود، دولت پر قدرت هندوستان زیر رهبری چندراگپتاموریا برخاست و بعد از مرگ اسکندر، سلطنت مکده را سقوط داد. او نخستین کسی است که بزرگترین سلطنت تاریخی هند را تشکیل داد و متوجه ایالات شرقی افغانستان گردید. این شخص، سیلوکوس را مجبور کرد که از سواحل سند برگردد و هم در عوض پنجصد فیل تمام ایالات واقع در جنوب هندوش را از زمامدار یونانی گرفت.



**محمد ابراهیم سروش  
یکی از استادان ارجمند  
و سابقه کار دانشکده  
ادبیات دانشگاه کابل،  
همکاری شان را با  
”نهال“ آغاز کردند.**

استاد سروش سالیان پیش تخصص شان را در رشته زبان انگلیسی از دانشکده Blomington Indiana ایالات متحده بدست آورده و مدتی به سمت استاد در دانشگاه های کابل، ایران و پاکستان مشغول تدریس بوده اند.

استاد سروش در این چند سال پسین در کشور هالند به سر میبرد و آثار زیادی آماده چاپ دارد. در پهلوی ترجمه شماری از کتاب های ارزشمند، وقت شان را صرف تهیه چند جلد کتاب در زمینه آموزش زبان مادری برای کودکان و نوجوانان کرده است که این آثار بر علاوه صفحات کار نو آموزان، شامل رهنمای معلم نیز میباشند. البته این کار ارزشمند شان، از تجربه یکساله تدریس زبان و کار با کودکان در یکی از مکاتب سرچشمه میگیرد.

کارکنان نهال با قدر دانی از کار های ویژه این اندیشمند فرزانه در عرصه آموزش زبان مادری برای کودکان و نوجوانان، از همکاری شان استقبال مینمایند.

میلاد از عربستان سربر آوردند و بعد ها بین دریای مغرب و لبنان مسکن گزیدند. خود فنیقی ها میگفتند که جای اصلی آنها خلیج فارس است.

- ارسطو: حکیم و فیلسوف یونان
- کلدانی: منسوب به کلد، اهل کلد. کلد. محلی در شمال خاوری عربستان
- مقدونیه نام شهریست که پدر اسکندر از آنجا بود.
- طوس: نام جایی در خراسان
- ماوراءالنهر: نام جایی که از شرق تا تبت، از جنوب تا خراسان، غرب تا غور شمال تا خلخ.

از همین وقت راه دخول دین بودایی و مبلغین بودایی در افغانستان باز شد و بعد ها نصف کشور را فرا گرفت. از آن بعد بازماندگان سیلوکوس شامی، کار مهم و تازه در افغانستان انجام ندادند و به نام از اطاعت والیان یونانی افغانستان قناعت کردند. بالاخره یکی از جمله همین والیان یونانی بود که از منازعات شام و مصر استفاده کرده، در سال ۲۵۰ ق.م. استقلال افغانستان را اعلام نمود. توضیحات شماری از واژه ها با استفاده از فرهنگ دهخدا:

- فنیقی: فنیقی ها ملتی بودند سامی نژاد که تقریباً دو هزار و پنج صد سال پیش از

ارسالی محمد اکبر بابری، رییس اتحادیه اسلامی و کلتوری افغانستانی شهر دنهاج، هالند

## گزارش فرهنگی

اتحادیه اسلامی و کلتوری افغانهای شهر دنهاج و نواحی آن، به تاریخ ۱۴ جنوری سال روان، گردهمایی وسیعی را تحت عنوان ”دشواری های کلتوری بین والدین و فرزندان شان“ و همچنان تجلیل از عید سعید اضحی، در سالون پذیرایی اتحادیه برگزار کردند. در این نشست که از ساعت ۳ بعد از ظهر الی یازده شب دوام یافت، استادان و محققین صحبت های همه جانبه داشته و مورد تأیید اشتراک کنندگان قرار گرفت و سپس به پرسش های طرح شده، پاسخ های قناعت بخش ارائه شد. در اخیر گردهمایی به منظور بهبود وضع فرهنگی افغانها، توافقات زیر به عمل آمد:

- ۱- آموزش زبان مادری از طریق والدین، مکتب ها و اتحادیه ها.
- ۲- ایجاد صحبت و تفاهم بین والدین و فرزندان شان.
- ۳- ایجاد یک گروپ متخصصین جامعه شناس و روانشناس.
- ۴- آموزش مسایل فرهنگی از قبیل افتخارات تاریخی و دینی کشور ما افغانستان.
- ۵- ایجاد یک اتاق کنفرانس انترنتی به منظور کمک جوانان از طریق جوانان.
- ۶- تدویر برنامه های فرهنگی برای تأمین و پیشبرد مسایل فرهنگی در کشور میزبان.
- ۷- تدویر برنامه های آموزشی و فرهنگی به سطح نوجوانان و جوانان با سهمگیری فعال خودشان.
- ۸- اشتراک در فصلنامه آموزشی و معلوماتی ”نهال“ به منظور تقویت زبان مادری و بلند بردن سطح آگاهی فرزندان افغان در رابطه به کشور شان.

محل با صرف غذا و برنامه های شعر و موسیقی افغانی پایان یافت.



# درست بنویسیم

## لطیف ناظمی



فوتو از سایت فردا

اگر واژه یی با مصوت ختم شده باشد و مضاف قرار گیرد، یعنی منتهی به واژه آوا پذیر گردد، قاعده به گونه دیگری است و این گونه عمل میکنیم:

۱- اگر واژه با واکه ( آ ) یا (الف) ختم شده باشد،

پس از مضاف، واکه (i) یا (ی) را بدان میافزاییم: خدای بزرگ، دنیای عجیب، گدای پُرو، زیبای مغرور.

با تتابع اضافات نیز همین گونه عمل میکنیم.

خدای بزرگ بی همتای. توانا را حمد میگویم.

۲- اگر واژه با واکه (U – O) ختم شده باشد، باز هم، از همان قاعده پیروی میکنیم و پس از مضاف واکه (i) یا (ی) به مضاف میافزاییم:

بوی بد، جوی آب، سبوی شکسته، گیسوی سیاه

ج. در صورتی که واژه با واکه (i) یا (ی) ختم شده باشد، بر اساس قاعده همخوانها، عمل میکنیم و چیزی بر مضاف نمیافزاییم:

کشتی بزرگ، گادی کهنه، نیکی بزرگان، رنگ آبی آسمان

### د. شیوه نوشتن دفتانگها (Diftong)

دفتانگها یک هجایی اما دوصدایی اند که از یک واکه (مصوت) و یک نیم مصوت ساخته میشوند.

آی (ai) ، آی (āi) ، اوی (oi) ، اوی (ui) ، او (aw) ، او (āw)

مثال:

- نی، کی
- پای، چای
- جوی، خوی
- گیسوی، آبروی
- نو، جو
- ناو، کندوکاو

هنگامی که دفتانگها مضاف گردند، مانند همخوانها، در ترکیب اضافی چیزی به آنها اضافه نمیشود:

- نی خوش آوا، می ناب.
- پای کودک، چای سبز.
- جوی آب، خوی بد.
- جواسب، راهرو خانه.
- ناوجنگی، گاو وحشی

از گذشته به این سو، دستور نویسندگان بدین باور اند که اسم چهار حالت دارد:

- ۱- حالت فاعلی.
- ۲- حالت مفعولی.
- ۳- حالت اضافی.
- ۴- حالت ندایی.

حالت اضافی اسم آن است که نسبت اسم را به چیزی یا کسی برساند، مثلاً (کتاب رامین) که نسبت کتاب را به (رامین) میرساند.

در این موقعیت، کتاب را (مضاف) و (رامین) را مضاف الیه میخوانند و این ترکیب را، ترکیب اضافی مینامند که میان مضاف و مضاف الیه، کسره یی است که تلفظ میشود و نوشته نمیشود. در ترکیب اضافی، واژه ها، استقلال خود را نگه میدارند، اما در کلمه های مرکب واژه های ترکیب شده، معنای واحدی مییابند؛ چون: (گلاب) که از (آب گُل) ساخته شده است و یا (دانامرد) که از مرد و دانا به وجود آمده است و استقلال معنایی در واژه (دانا) و (مرد)، از میان رفته است.

ترکیبهای اضافی را در گذشته، مرکب ناقص، مرکب غیر مفید، مرکب غیر تام نیز خوانده اند.

### شیوه نوشتن عبارتهای اضافی:

غالب کسان در نوشتن عبارتهای اضافی، به ویژه هنگامی که واژه ها با واکه ها یا مصوتها ختم شده باشند؛ دچار تردید میگردند یا این که نادرست مینویسند و قاعده پایداری را نمیدانند تا بر پایه آن، بدون تردید و درست، در نوشتن ترکیب اضافی یا ترکیب توصیفی، دست یازند.

### الف: نوشتن ترکیبهای اضافی با واژه های همخوان یا صامت:

کلمه های مختوم به همخوانها را، هنگامی که مضاف واقع میشوند، در ترکیبهای اضافی بی نشانه افزایش مینویسیم، ولی هنگام خوانش نشانه افزایش یا کسره آن را تلفظ میکنیم.

به گونه نمونه: کتاب فریدون، چراغ اتاق، میز مطالعه، بستر خواب.

اگرچند ترکیب اضافی پشتاپشت قرار گیرند و تتابع اضافات را بسازند؛ باز هم همین گونه مینویسیم: بستر چرکین اتاق خواب شاگرد صنف دوم دانشگاه کابل.

### ب- نوشتن ترکیبهای اضافی با واجهای مصوت یا واکه ها:

# شهر ما شهر فرنگه بچه ها

با تشکر از بانو عزت آهنگر از ارسال این سروده شان به اداره نهال

<p>خصلت و آئینش را بربایند بجفا شهرت و تمکینش را بزدایند کهن سال گل پیرهنش زخم صد چاک عمیق بدنش و بیالایند آن چهره و افسانه او آن عقابان خرامیده در لانه او به خمار زر و افیون و بنگ شهر ما تازگیها شهر فرنگ بچه ها! نسل نو پای وطن گل فردای وطن این همه بربادی ظاهرش آبادی نام او آزادی همه اش فکر نهنگه بچه ها شهر آئینه و سنگه بچه ها شهر ما شهر فرنگه بچه ها شهر افیون شهر بنگه بچه ها ۲۰۰۵-۱۰-۳۰</p>	<p>کاروانها از هر طرف میآیند برای یک هدف "میا گلی" خنجر دارد "ملا قلی" تبر دارد تف به رخ خرس برفی از نگاهت حذر دارد اما میان کاسه ات نگین انگشتر دارد شهر ما شهر فرنگه بچه ها شهر نیرنگ و تفنگه بچه ها شهر افیون شهر بنگه بچه ها بچه ها! خوب هوش کنید به قصه ام خوب گوش کنید شهر ما شهر غلامان سپید شهر ما شهر اسیران امید بومیان شهر ما خسته و زار بلبلان خسته ز اندیشه ی نار بطمع رفته اند دریای حصار تا زخر گاه بر آید دلداری بچه ها! دشمنان شهر ما شهرک بی سر ما از دها سان بمکند</p>	<p>شهر ما پایگاه خرس و نهنگ شهر رویا و ریا شهر افسانه گلهای سیاه شهر ویرانه ی دیو و پریها شهر ما شهر فرنگ شهر افیون شهر بنگ بچه ها دقت کنید از شکل جنگ نفرت کنید کبوتران نازنین هی نزنید بال بر زمین کمی بلند پرواز کنید چشمهای تانرا باز کنید دریا به ما نون میارد رادیو با خون میارد نهنگ آسما نیش آبهای گلگون میارد از آسمان گل میبارد زمین ستاره میکارد شهر ما شهر فرنگ بچه ها همه جا رنگ و برنگ بچه ها شهر افیون شهر بنگ بچه ها بچه ها! دور و برا نگاه کنید گوشها را خوب وا کنید</p>	<p>بچه ها! شهر ما شهر هنر شهر عشق و ادب و شهر ظفر شهر گلهای سپید شهرک پاک و امید شهر هجران وصال شهر شاهنامه و صلصال شهر انواع سنن شهر ادیان کهن شهر ما شهرک کوههای غرور شهر رخشنده ی مهتاب بلور شهر ما شهرک رستم و دیار آرش شهر آتشکده ی آذر و قوم سرکش شهر خونهای فروریخته درکوه و دمن شهر نسلهای جدا مانده از قلب وطن بچه ها! شهر ما گلشن ما تازگیها شهر فرنگ</p>
---	---	---	---

با ابراز سپاس از همکاری بانو عاطفه تقی، چند مطلب ارسالی شان در این شماره به نشر میرسانیم. چشم به راه همکاری های بیشتر شان هستیم.

## روانشناسی خنده

خنده گونه بازتاب جسمی و روانی است که در برابر دیدن و شنیدن یا حس کردن به آدمی دست می دهد. دانشمندان معتقد اند که از چگونگی خنده انسان، میتوان به اخلاق و خصوصیات روحی او پی برد و این تقسیم بندی را ارایه کرده اند:

- خنده ناگهانی و بلند و بی دلیل از زود باوری، بی ثباتی، نبود اعتماد به نفس و گاهی جوشی بودن طرف حکایت میکند.
- خنده متوسط و کنترل شده نشانه ثبات، اراده، هوش، گوشه گیری، وقار، آزادی، عشق به کار و کم حرفی است.
- خنده با دهان باز همراه با حرکت دادن سر و دست، تلون مزاج، حسادت، بدبینی و کینه توزی را می رساند.
- خنده تمسخر آمیز یا پوزخند بیانگر زود خشمی، سنگدلی و انتقام جویی است.
- خنده در وضعیتی که دهان به زحمت باز می شود، انسان را موجود شادمان، سریع انتقال و بردبار نشان می دهد.
- تبسم با لبهای فشرده، نشانه احتیاط فراوان، تنگ نظری و هوسبازی است.
- زهر خند (نیش خند) خداوند همه را از نظر صاحبان چنین خنده هایی حفظ کند.
- خنده قهقهه بیانگر سادگی و صفا و شوخ طبعی است و مریدان چنین خنده های معتقد اند که رسوای جهان اند.

## چند یاد آوری به رانندگان

در یکی از اتوبان های امریکا این جمله ها بر لوحه یی نوشته شده است:

اگر با سرعت ۵۰ کیلومتر در ساعت می رانید، آهنگر "زندگی قشنگ است" را زیر لب زمزمه کنید.

اگر با سرعت ۸۰ کیلومتر در ساعت می رانید، مرتب زیر لب بگویید: "خدایا، خودم را به تو سپرده ام."

اگر با سرعت ۱۰۰ کیلومتر در ساعت می رانید، مرتب تکرار کنید: "خداوندا، من به تو خیلی نزدیک استم."

و اگر با سرعت ۱۲۰ کیلومتر در ساعت می رانید، با صدای بلند بگویید: "پروردگارا، هم اکنون به حضورت شرفیاب میشوم."

## استدلال بهلول

شخصی در بارگاه هارون الرشید ادعا می کرد: هر کس نام "آدم و حوا" را بر لوحی نوشته در خانه اش بیاویزد، شیطان وارد خانه اش نمی شود.

بهلول که در مجلس بود، با خشم فریاد کشید: "مرد حسابی، ابلیس ملعون در بهشت، بغل گوش آن همه نگهبان نزد آدم و حوا رفت و آنها را فریب داد، حالا چطور ممکن است در خانه ما از اسم آنها بر حذر باشد؟"

# سوگ در کودکان و نگرش های رایج پیرامون آن

تهیه شده توسط: " انجمن روانپزشکی کودک و نوجوان ایران "

به ادامه شماره گذشته

بیندیشد که تفکر و اعمال او باعث مرگ عزیزش شده و مسئول آنچه در پیرامونش اتفاق افتاده می باشد، به همین دلیل احساس گناه و ترس از کیفر و مجازات پیدا می کند. طبیعی است که این مسئله برخاسته از تفکر ویژه این مرحله سنی است که کودک بین دو واقعه ای که همزمان رخ می دهد رابطه علت و معلولی برقرار می کند (تفکر جادویی). مثلاً اگر کودک طی مشاخره بی به خواهر یا برادرش گفته باشد که وی را دوست ندارد و آرزو دارد که او بمیرد و تصادفاً نیز چنین اتفاقی رخ دهد، کودک فکر می کند حرف و عمل او باعث مرگ خواهرش شده است.

کودک ممکن است فکر کند مرگ شبیه خواب است و این مسئله شاید ترس از خواب و تاریکی را در کودک ایجاد کند، بنابراین لازم است در این مورد به کودک اطمینان خاطر داده شود. در این مرحله، کودکان تخمین نادرستی از عمر و زندگی بشر دارند. مثلاً ممکن است فکر کنند انسان ها خیلی طولانی حتی بیشتر از ۱۵۰ سال عمر می کنند. یک کودک ۵ ساله نمی فهمد که مرده دیگر بر نمی گردد در نتیجه ممکن است بخواهد نامه ای را دیکته کند تا برای شخص مرده فرستاده شود. در این سن کودکان معمولاً در بیان احساساتشان مشکلی ندارند و آن را راحت و روشن بیان می کنند گرچه حقیقتاً ماهیت مرگ را نمی فهمند.

سن ۷-۱۲ سالگی:  
بچه های کنجکاو در این مرحله سنی تمایل دارند جزئیات تولد، مرگ و تفاوت های جنسی را بدانند و سوالات زیادی برایشان مطرح می شود. کم کم در نظر آنان مرگ به عنوان یک پدیده اجتناب ناپذیر و جهانشمول پذیرفته می شود. اینکه با مرگ تمام عملکردهای بدن انسان متوقف می شود و انسان های مرده نمی توانند نفس بکشند، حرکت کنند، بشنوند، ببینند، احساس کنند،

بیندیشند و .... معنی پیدا می کند. می توانند اعتقاداتی را که در مورد زندگی پس از مرگ است درک کنند و تخمین درستی از طول زندگی افراد داشته باشند. افکار و نگرانی آنها از مرگ جنبه منطقی پیدا می کند. هنوز در این مرحله سنی کودکان ممکن است فکر کنند افراد خیلی پیر و خیلی ناتوان و آنهایی که قادر به حرکت

ذهنی از یک شی، زمانی که آن شی حضور ندارد و دیده نمی شود. مادر در این مرحله از نظر ذهنی برای کودک وجود دارد حتی اگر دیده نشود. وقتی کودک به این مرحله از رشد می رسد مطمئناً نبود مادر برای وی قابل تشخیص است و در او واکنش هایی ایجاد می کند.

طبق نظریه جان بالبی (John Bowlby) انتظار داریم بچه ها مراقبتی قابل پیش بینی را از واکنش های رفتاری و هیجانی نسبت به فقدان والد از خود بروز دهند که شامل سه مرحله است:

یک: اعتراض

مرحله ای که با اضطراب جدایی از والد همراه می باشد. کودک به وضعیت موجود معترض است، گریه می کند، خواستار برگشت مادر است و به روش های مختلفی متوسل می شود تا دوباره به مادر ملحق شود.

دو: نومیادی

گاهی این مرحله را مرحله سوگ یا داغ دیدگی نیز می نامند. در این شرایط کودک یک اشتغال ذهنی مداوم و طولانی با بازگشت مادر دارد در حالیکه از این بازگشت نومید است. ظاهری غمگین دارد و زود زیر گریه می زند.

سه: انزوا

کودک منزوی و گوشه گیر است و از مادر جدا شده است.

موارد فوق نشان می دهد برخلاف نظریات قدیم روانپزشکی، کودکان حتی در این دوره سنی نیز سوگ را تجربه می کنند و از دست دادن شی محبوب برای آنها همراه با پاسخ های هیجانی و رفتاری است که از طریق آنها میتوان این موضوع را فهمید که گرچه کودک توانایی بیان نمودن افکارش را ندارد ولی نبود مادر را می فهمد و از آن اندوهگین و ناراحت است.

سن ۲-۷ سالگی:

در این مرحله سنی و رشد شناختی، کودک فکر می کند مرگ یک پدیده گذرا، موقتی و قابل برگشت است. مثل مسافرتی که بازگشت دارد، چیزی شبیه خواب. کودک اینگونه فکر می کند که بعضی از عملکردهای انسان مثل تفکر و احساس، پس از مرگ ادامه می یابد. ممکن است

در مدیریت سوگ با چهار تکلیف کلی روبرو هستیم که در هر گروه سنی و هر نوع سوگ مطرح می باشد این چهار تکلیف شامل موارد زیر است: درک و فهم مرگ، سوگواری، یاد بود، تداوم و پیشروی

۱- درک و فهم مرگ (understanding) به راستی اگر بخواهیم از دریچه چشم کودکان به مرگ نگاه کنیم آن را چگونه می بینیم؟ متأسفانه از آنجا که بچه ها همانند بزرگسالان توانایی به کلام درآوردن فکر و احساس شان را ندارند، کار برای ما اندکی مشکل می شود و ما باید از زوایای مختلف به افکار و ذهنیات آنها پی ببریم. در این جا ما با دو مسئله مواجه هستیم:

الف. درک بچه ها از مرگ چگونه است؟ آیا کودک یک ساله چیزی از مرگ مادرش می فهمد؟ او سوگ را چگونه می گذراند و چه علائمی از خود بروز می دهد؟

ب. ما به عنوان یک بزرگسال مرگ را چگونه برای کودکان در سنین مختلف رشد تعریف کنیم؟ به کار بردن چه کلمات و جملاتی بهتر است؟ چه چیزهایی را نباید بگوییم؟ و در برابر سوالاتی که پاسخش را نمی دانیم چه باید بکنیم؟

باید بدانیم که درک بچه ها از مرگ متناسب با رشد آنها تغییر می یابد. آنان در مراحل مختلف زندگی مرگ را به گونه ای خاص درک و تعبیر می کنند و این ادراکات مختلف روی چگونگی سوگواری آنها تاثیر می گذارد. اگر بدانیم در هر مرحله تکاملی، کودک مرگ را چگونه معنی می کند می توانیم با پاسخ های مناسب و قابل پیش بینی وارد عمل شویم.

سن صفر تا ۲ سالگی:

طبق نظریه پیازنه در این مرحله سنی (مرحله حسی- حرکتی) تا زمانی که چیزی در حوزه بینایی کودک اتفاق افتاد برایش وجود خارجی دارد و وقتی از حوزه بینایی وی خارج شد، دیگر نیست خواهد بود.

(out of sight out of mind) انجام بازی هایی مانند قایم باشک یا پنهان و پیدا کردن اشیاء پس از ۶ ماهگی به رشد این مفهوم در ذهن کودک کمک می کنند که چیزها و افراد وجود دارند. حتی اگر ما نتوانیم آنها را ببینیم. به تدریج که کودک وارد نیمه دوم سال دوم می شود مفهوم بقای شی رخ می دهد یعنی داشتن یک تصویر

نیستند، میمیرند. ممکن است راجع به علل مرگ مثل جنگ، طوفان، زلزله، بیماری، قتل، حوادث اتومبیل، هواپیما و ... سوالاتی بکنند.

یک کودک ۱۰ ساله می فهمد مرگ چیست اما در بیان احساسش مانند یک کودک ۵ ساله راحت نیست، او راجع به شخص مرده در دفترچه خاطراتش چیزهایی می نویسد و آن را پنهان نگه میدارد و مایل نیست در آن خاطرات و احساسات با کسی شریک شود.

سنین نوجوانی:

گرچه نوجوانان مرگ را به عنوان یک فرآیند طبیعی می پندارند ولی آن را خیلی دور می بینند چرا که غوطه ور در شکل دادن به زندگی شان هستند. انکار مرگ در نوجوانان جدی است. آنها معمولاً احساس می کنند که مرگ در اثر کهولت سن یا بیماری جدی ایجاد میشود و به راحتی نمی پذیرند که ممکن است هر واقعه یا تصادفی منجر به مرگ شود. به همین دلیل رفتارهای پرخطر در نوجوانان زیاد مشاهده میشود. نوجوانان در مورد مرگ با همسالان خود راحت تر صحبت می کنند تا با یک بزرگسال.

بهتر است بدانیم در شناخت و درک کودکان از مرگ سه مسئله مهم تاثیرگذار است:

- ۱- سن و رشد شناختی آنها
  - ۲- تفکر جادویی (پیش تر توضیح داده شد)
  - ۳- عقاید کلیشه ای شایع راجع به مرگ
- طبیعی است افکار کلیشه ای شایع پیرامون مرگ درک و شناخت درست آن را دچار مشکل می کند. در این قسمت عناوین تعدادی از آنها یادآوری میشود:

- پدر به یک مسافرت طولانی رفت.  
- این خواست خدا بود، خدا او را از ما گرفت.

- خدا او را از ما گرفت چون خیلی خوب بود، آدم های خوب زیاد عمر نمی کنند.

- او مادرش را از دست داد.  
- او تو را از آسمان ها نگاه می کند (بنابر این بهتر است بچه خوبی باشی).  
- مادر بزرگ به خواب عمیقی فرو رفته است.

## ۲- سوگواری (Grieving)

وقتی کسی که دوستش دارید می میرد، احساس کرختی، بهت، گیجی، ناباوری و اعتراض دارید احساس آشفتگی می کنید، بیقرارید و زیاد گریه می کنید. ممکن است احساس گناه داشته باشید، شاید شما می توانستید به او کمک کنید، اما نمی دانستید کجا و چگونه؟ شما عصبانی هستید، از جهان، از مردم، از شرایطی که پیش آمده، احساس تنهایی می کنید و احساس تنهایی بزرگ ترین مشکل و ناراحتی در جریان سوگواری است، بنابر نظر اکثر اندیشمندان که در مورد سوگ

تحقیق کرده اند هنگامی که ما با مرگ عزیزی روبرو می شویم چهار مرحله را می گذرانیم گرچه در افراد مختلف ممکن است مدت و زمان عبور از این مراحل با هم متفاوت باشد و یا مراحل با هم تداخل داشته باشد، مهم است بدانیم سوگ یک فرآیند است که بتدریج که شخص در آن جلو می رود، احساس و افکارش تغییر و تعدیل می یابد. به خصوص در مورد کودکان ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم بتوانیم مرگ را فوراً شرح دهیم و کودک هم نمی تواند به سرعت و بلافاصله آن را حل کند. گاه حتی تا نوجوانی طول می کشد تا کودک در یابد که چه اتفاقی رخ داده و مرگ چیست.

چهار مرحله سوگ عبارتند از:  
الف. شوک و انکار

در این مرحله احساس کرختی و باور نکردن مرگ، غالب است. شرکت در مراسم سوگواری، حضور سایر اقوام و خویشاوندان کمک می کند تا کودک بتدریج در یک محیط حمایت گر مرگ را پذیرا شود.

ب. جستجو و چانه زدن

کودک به نبود عزیز از دست رفته معترض است، به جستجوی او بر می خیزد، بازگشت وی را می خواهد، التماس می کند، خشم دارد.

ج. نومیدی و در هم ریختگی

کودک از بازگشت عزیز از دست رفته نومید است، ظاهری غمگین دارد، ممکن است گوشه گیر و منزوی شود، یا خشمگین و عصبانی باشد، گاه سر کلاس ناگهان زیر گریه می زند، ممکن است به والد بازمانده چسبندگی پیدا کند و ...

د. بهبود و سازمان یابی مجدد  
به تدریج کودک از تمرکز بر روی مرده به زندگیش بر می گردد، عملکرد او در مدرسه بهتر میشود و فعالیت های قبل را از سر می گیرد.

شایع ترین احساسات، افکار و رفتارهایی که در کودکان سوگوار دیده میشود شامل موارد زیر است: رویای شخص مرده، تقلید رفتارهای او، بازگو کردن وقایع مرگ و خاطرات شخص از دست رفته و مراسم عزاء، جستجوی اطلاعات پزشکی در مورد علت مرگ، چسبندگی به والد بازمانده و احساس نگرانی راجع به سلامتی او، مشکل توجه و تمرکز روی تکالیف درسی و خانگی، طرد کردن دوستان قدیم و جستجوی دوستان جدیدی که تجربه مشابهی داشته اند و ...

## ۳- یادبود (Commemorating)

این سومین تکلیف روان شناختی در هنگام سوگ است. بچه ها نیاز دارند راه هایی را برای به خاطر سپردن شخص یا حیوان

مرده و شی از دست رفته یا گم شده پیدا کنند. مثلاً ممکن است دانش آموزان یک کلاس به یاد بود معلم و یا همکلاسی خود گلی را در حیاط مدرسه بکارند، کتابی را به کتابخانه تقدیم بکنند یا دفترچه خاطراتی تهیه کنند تا هر کس خاطره و یادداشتی بر آن بنویسد.

۴- ادامه دادن و پیش رفتن (Going on)  
بچه ها دوباره توانایی پیدا می کنند دوست داشتن را تجربه کنند و از زندگی لذت ببرند. این به معنای فراموش کردن شخص یا شی از دست رفته نیست، بلکه آنها خاطرات شخص مرده را یادآوری و بازگو می نمایند ولی احساس اندوه شدید آنها کاهش یافته است. همچنین در ضمن احترام و محبت برای عزیز از دست رفته، زمان هایی را به یادآوری و تجدید خاطرات او اختصاص می دهند در عین حال که، زندگی معمول خود را ادامه می دهند.

{ پدر سارا ۲ سال پیش مرده بود. اکنون سارا فکر می کرد لازم نیست هر ماه سر خاک او برود. حالا می توانست به پارک برود، به جایی که اوقات زیادی را در آنجا به پدر گذرانده بود. او می گفت: من می توانم پدرم را در ذهنم به خاطر بیاورم. }

و اما در مقابل یک کودک سوگوار، به عنوان والد، بزرگتر و یا نظام حمایتی پیرامون او چه اقداماتی را باید انجام دهیم و چه کارهایی را نباید انجام دهیم.

۱- در پاسخ به سوالات کودک در مورد چگونگی اتفاق و ماهیت مرگ نباید داستان پردازی کنیم یا اطلاعات مبهم و پیچیده به کودک بدهیم. اطلاعاتی که از حوزه درک کودک خارج است او را گیج و پریشان می کند. باید به شکلی ساده و همراه با صداقت سوالات وی را پاسخ دهیم. البته در توضیح مرگ حتماً مرحله رشد شناختی کودکان را در نظر می گیریم. یکی از متخصصین پیشنهاد می کند که در مورد تعریف مرگ به سادگی بگوییم: او فوت کرد، یعنی بدنش دیگر کار نمی کند، یعنی نمی تواند غذا بخورد، راه برود، فکر کند، احساس کند، خیلی ناراحت کننده است ما او را خیلی دوست داشتیم و ... ما می توانیم مرگ را با حفظی کنیم و ...

۲- حقایق را به کودک بگوییم و از دروغ اجتناب کنیم. مثلاً در صورتی که گریه فرزند ما زیر ماشین رفته و مرده است به جای آنکه بگوییم: نمی دانم، من خبر ندارم چی شد، شاید همین اطراف باشد، شاید برگردد، به یک خواب عمیق رفت و ... بهتر است واقعیت را توضیح دهیم که گریه تو چگونه مرد، کجا آسیب دید و ما پس از آن چه کردیم؟ برای زنده ماندنش تلاش

کردیم ولی تلاش ما نتیجه‌ای نداد .... او را در گوشه باغچه خاک کردیم و....

۳- اجازه دهید بچه‌ها بدانند فرد در گذشته دیگر به زندگی باز نخواهد گشت اما ما او را فراموش نمی‌کنیم و در خاطر ما خواهد ماند.

۴- اجازه دهید بچه‌ها آزادانه و راحت حرف بزنند، صحبت کنند و سوالات خود را مطرح کنند. از پرسش کودکان نترسید، پاسخ هر سوالی را که نمی‌دانید به راحتی بگویید که نمی‌دانم ولی می‌توانیم از فرد دیگری پرسیم. مطمئناً ما پاسخ همه سوالات را نمی‌دانیم ممکن است در پاسخ به بعضی سوالات مانند ماهیت و چگونگی مرگ که نیاز به رشد تفکر انتزاعی دارد بگویید چیزهایی هست که وقتی بزرگ شدی می‌فهمی.

۵- اجازه دهید بچه‌ها احساسات خود را بیرون بریزند و آنها را به کلام تبدیل کنند. من ناراحتم، غمگینم، گریه ام می‌گیرد، احساس تنهایی می‌کنم، می‌ترسم که پدرم را نیز از دست بدهم و....

۶- اجازه منحصر به فرد بودن را به کودکان دهید. هر کودکی با کودک دیگر فرق می‌کند، هر کودکی به روش خاص خودش سوگواری می‌کند و به شیوه خویش با مرگ روبرو می‌شود. یک نفر ممکن است بخواهد مکان کوچکی را برای یادآوری و سوگواری عزیزش اختصاص دهد، دیگری ممکن است بخواهد شعری در این زمینه بسازد، یک قطعه موسیقی بنوازد یا گلی برای او بکارد شاید کودکی دوست داشته باشد عکس عزیز از دست رفته را بالای تخت خوابش بگذارد، دیگری از خاطرات او صحبت می‌کند، یکی در تنهایی و خلوت می‌گرید، احساسش را می‌نویسد و ....

۷- اجازه دهید بچه‌ها به نحوی که دوست دارند در مراسم شرکت داشته باشند: عکس بابا را اینجا بگذاریم .... عصا و کلاه پدر بزرگ را نگه داریم... زنگوله گربه‌ام را اینجا آویزان کنیم، اینجا خاکش کنیم و...

۸- احساسات خود را نشان دهید و از آشکار کردن اندوه تان نترسید. اگر ناراحتیم و می‌خواهیم گریه کنیم چرا این کار را نکنیم؟ پیام ما به کودک این است که مرگ قابل انکار نمی‌باشد بنابراین آنها نیز مرگ را انکار نخواهند کرد و خود را در این اندوه تنها نخواهند یافت.

۹- از احساسات مختلف کودکان آگاه باشید و آنها را بپذیرید، مانند احساس خشم، گناه، غم، انکار و بی‌تفاوتی و ....

۱۰- می‌توانید اجازه دهید کودک جسد و جنازه شخص یا حیوان مرده را ببیند در

صورتی که آسیب و تغییر فیزیکی شدید در آن رخ نداده نباشد و خود کودک نیز مایل به این کار باشد.

۱۱- اجازه دهید کودکان در مراسم سوگواری شرکت کنند و راجع به مراسم نظر بدهند.

۱۲- از مناسک و آداب و رسوم برای حل سوگ استفاده کنید. مثل کشیدن نقاشی، نوشتن خاطرات، نگهداشتن اشیاء و یادگاری از شخص مرده، جمع‌آوری عکس‌های او و....

۱۳- برای سوگواری و انجام آن (قبرستان، خاک کردن حیوان خانگی کودک در گوشه حیاط یا باغچه و ....) مکانی را مشخص کنید.

چگونه به سوالات بچه‌ها در مورد مرگ و سوگ پاسخ دهیم؟

ذهن خلاق کودکان در برابر هر پدیده‌ای با سوالات گوناگون دست و پنجه نرم می‌کند و مرگ به عنوان مهم‌ترین حقیقت زندگی از این قاعده مستثنی نیست. پرسش‌های کودکان را می‌توان به چند دسته کلی تقسیم کرد:

۱- سوالاتی از خدا مثل اینکه چرا مادر مرا کشتی؟ چرا مادر مرا از من گرفتی؟ ممکن است سوالاتی از این قبیل در ذهن کودک وجود داشته باشد اما به علت ترس و احساس گناه آنها را بیان نکنند، در نتیجه منجر به خشم پنهانی نسبت به خدا گردد. چون این فکر یا سوال بیان نمی‌شود قاعدتاً برخوردی جهت حل آن نیز صورت نمی‌گیرد بنابراین ممکن است سال‌ها احساس خشم و گناه با کودک باقی بماند. بهترین کار در این مورد آن است که اجازه حرف زدن و بیان کردن احساس را به کودک بدهیم و با جمله‌ای که نشان از همدردی دارد احساس او را به وی برگردانیم. مثلاً به نظر می‌رسد از خدا عصبانی هستی؟ سپس راجع به این خشم صحبت کنیم. از او بخواهیم صحنه مرگ را تجسم کند، اتفاقاتی را که در آن لحظه رخ داده و عواملی را که به مرگ منجر شده بازگو کند، حتی می‌تواند تصاویری از آن موقعیت بکشد. می‌توانیم از طریق بازی با کودک به او این اجازه را بدهیم که احساس و حرفش را مطرح نماید. بدین صورت کودک می‌فهمد دقیقاً چه رخ داده است: تقصیر خدا نیست، تقصیر هیچ کس نیست. به هیچ وجه در مقابله با اولین کلمات کودک با برخوردها و صحبت‌هایی چون موارد زیر راه بروز احساس او را نبندیم و آن را تبدیل به یک تعارض نکنیم این چه حرفیست که تو می‌زنی؟ گناه دارد. می‌دانی این حرف یک گناه بزرگ است؟ با چنین کلماتی نه تنها خشم کودک را فرو نمانده‌اید، بلکه در او احساس گناه نیز به

وجود آورده‌اید و کودک را میان احساسات متناقض سرگردان کرده‌اید.

۲- سوالاتی درباره شخص مرده موقعی که می‌مرد چه فکری داشت؟ آیا به من فکر می‌کرد؟ آیا درد می‌کشید؟ آیا خیلی جان دادنش سخت بود؟ آیا دکتر گفت که او خیلی رنج برده؟ آیا دکتر می‌گفت که ..... آیا شما مرگ او را دیده‌اید؟ در آن لحظه چه حرفی زد؟ راجع به من هم حرفی زد؟ از دست من ناراحت نبود؟ حقیقت این است که گاهی بچه‌ها اوضاع را بدتر از آنچه واقعاً رخ داده تصور می‌کنند. بهتر است به کودکان اجازه دهیم سوالاتشان را بپرسند و فکر نکنیم پرسش و پاسخ دادن در این باب باعث می‌شود کودک به مرگ عزیز از دست رفته بیشتر فکر کند و افسرده‌تر شود. باید شرایطی را فراهم کنیم که کودک تمام احساسات و اندیشه‌های درونی‌اش را که گناه، گناه، گناه با ترس، و گناه با شرم.... همراه است بیرون بریزد. در این گونه موارد معمولاً پرسش او را به خودش بر می‌گردانیم: تو فکر می‌کنی مادر موقع مرگ چه حالتی داشت؟ به چه فکر می‌کرد؟ چون اکثراً سوالات کودک برخاسته از فکری است که آن را به طور غیرمستقیم بیان می‌کند و در جستجوی اطمینان‌یابی و همدردی است. تا زمانی که از وی نخواهیم افکارش را مطرح کند نمی‌دانیم از چه رنج می‌برد و قاعدتاً نمی‌توانیم به وی کمکی کنیم. می‌توانیم به او بگوییم سوالاتش را بنویسد یا از کسی که در لحظه مرگ حضور داشته برای پاسخ کمک بخواهد. ممکن است کودک چنین چیزی در ذهنش باشد: تصور می‌کنم آن لحظه خون زیادی از او رفته و خیلی درد داشته، آیا از دست من ناراحت بود؟ آخر روز قبل از مرگ کاری از من خواسته بود که انجام نداده بودم. واقعاً ممکن است کودک در ذهن تصویری به مراتب بدتر از آنچه در حقیقت رخ داده داشته باشد.

۳- سوالاتی در مورد فراموش کردن یا نکردن شخص مرده

آیا من مادرم را فراموش می‌کنم؟ آیا روزی فرا می‌رسد که قیافه او از یادم رفته باشد؟ آیا صدای او را فراموش می‌کنم؟ بچه‌ها می‌ترسند و متفردند از اینکه یک روز عزیز از دست رفته‌شان را فراموش کنند و سعی می‌کنند صدای او را بیایند، لبخند، طرز راه رفتن، نشستن، برخاستن و حرکات او را مرتب به یاد بیاورند. ناراحتند که چرا صدای او را در ذهنشان نمی‌شوند.

بدترین کار این است که واکنش و پاسخ ما یکی از موارد زیر باشد:

- "عزیزم گریه نکن یک روزی همه چیز یادت میره، همه چیز فراموشت می شه و حتی یادت نمی یاد مامانت چه شکلی بوده." یا برای بچه های بزرگتر بگویم: "زمانی می رسه که سال به دوازده ماه حتی یادت نمی یاد که مادری هم داشتی و سالی یکبار هم سر خاکش نمیری، خیلی زود عادت می کنی." گرچه ممکن است مسئله فوق یك واقعیت باشد ولی در مرحله حاد سوگ یك واقعیت غیر قابل قبول، زجرآور و گناه آلود برای کودک است که به خاطر آن خود را مستوجب تنبیه و مجازات می داند.

جمع کردن وسایلی که یادآور خاطرات شخص مرده است

گاهی ما فکر می کنیم با جمع کردن لباس ها، وسایل شخصی، آلبوم عکس و فیلم هایی که مربوط به عزیز از دست رفته است باعث می شویم کودک کمتر در معرض محرکات دردناک قرار بگیرد و زودتر همه اتفاقات را فراموش کند. ولی واقعیت این است که وقتی کودک مدام از این ترس آزار می بیند که مبادا به فراموشی برسد چرا ما باید با عملکردمان این ترس را تشدید کنیم؟

باید آنچه را که کودک مایل است از وسایل عزیز از دست رفته نگه دارد، در اختیار او بگذاریم. برای کاستن احساس فراموشی می توانیم آلبومی از عکس های او را در اختیار کودک بگذاریم. به او بگویم می تواند از آشنایان و اقوام بخواهد اگر عکسی از عزیزش دارند برای او بفرستند، فیلم ویدئویی وی را نگاه کند، تصویر او را نقاشی کند، قاب عکسی از او بالای سرش، کنار تختش بگذارد، می توانیم از خاطرات او برای کودک بگویم و ... اینها همه تکنیک هایی هستند که کمک می کند ترس کودک از به فراموشی سپردن عزیز از دست رفته کاهش یابد.

۴- سوالاتی در مورد اسرار و رازها  
چرا هیچ کس راجع به پدرم با من صحبت نمی کند؟ چرا هیچ یادگاری یا عکسی از او نیست؟ چرا همه وسایلیش را پنهان کرده اید؟

گاه رخ می دهد مرگ پدر یا مادر برای کودک در حاله ای از ابهام باقی می ماند و هیچ کس، هیچ چیز راجع به عزیز از دست رفته برای وی نمی گوید. سوالات او همزمان با رشد شناختی اش با وی بزرگ میشود و یك کنجکاو قوی در کودک شکل می گیرد که مثلاً وقتی یکسال داشته و پدرش در جنگ کشته شده است چگونه این اتفاق رخ داده؟ کجا کشته شده، چه کسانی هنگام مرگ او حضور داشته اند و یا اگر در زایمان وی مادر از دست رفته، دقیقاً چه پیش آمده؟ چقدر تلخ است که کودک هم

در سوگ طولانی عزیز از دست رفته در جا می زند و هم نمی تواند راجع به آن صحبت کند و از پرسیدن در مورد این موضوع منع میشود. اطلاعات ناقصی که به طور نادرست، کودک از پیرامون خود گرفته، ممکن است منجر به شکل گیری هسته گناه، سرزنش خود، ترس و یا کنجکاو عمیق شود. پاسخگویی با صداقت و گفتن حقیقت به کودک کمک می کند تا سوگ کودک به یك پدیده پیچیده و حل نشده تبدیل نگردد.

۱- سوالاتی درباره حقایق موجود

زمانی که پدرم مرد، واقعاً چه رخ داد؟ چه پیش آمد؟ چگونه کشته شد؟ چه کسانی او را کشتند؟

آیامی توانم جایی را که او در آن کشته شده ببینم؟

۲- سوالاتی درباره اعتقادات رایج مردم می گویند همیشه آدم های خوب و جوان می میرند؟ آیا معنایش این است که من هم می میرم؟ پدرم خوب است پس ممکن است پدرم نیز بمیرد؟ بدیهی است چنین نگرشی در کودک این وحشت را ایجاد می کند که ممکن است در سن جوانی بمیرد. برای رفع این ترس باید راجع به چگونگی رخداد مرگ عزیز از دست رفته با وی صحبت کرد.

۷- سوالاتی در مورد علت ناتوانی برای سوگواری کردن

چرا نمی توانم گریه کنم؟ چرا اشکم در نمی آید؟ شاید ما ناگهانه پیام هایی را به کودک داده ایم که مانع از بروز راحت احساسات و عواطف او شده است مانند:

تو دیگه مرد شدی، مرد که گریه نمی کند. تو باید قوی باشی و از مادرت مراقبت کنی، چون الان تو دیگر تنها کسی هستی که با او زندگی می کنی، مادرت به تو نیاز دارد. پس باید قوی و محکم باشی. چه مسئولیت سنگینی را با همین جمله بر دوش کودک می گذاریم مسئولیتی که توان سرفراز بیرون آمدن از آن بسیار بسیار مشکل و حتی غیر ممکن ست. مطمئناً کودک وقتی می بیند چنین توانی را ندارد، افسرده، مضطرب و خشمگین میشود. از سوی دیگر کودک ممکن است فکر کند قوی بودن یعنی گریه نکردن. در حالیکه وجود همزمان این دو با هم تناقض دارد. تشویق کودک برای نشان دادن هیجانهایش کمک می کند گریه پنهان و فرو خورده خود را آشکار کند.

۸- سوالاتی در مورد نگرانی از مرگ اطرافیان

آیا تو هم می میری؟

معمولاً بچه ها پس از مرگ یك نفر راجع به مرگ سایر عزیزان حساس و نگران

می شوند. آنان ممکن است نگرانی خود را به صورت پرسش های تکراری، مراقبت بیش از حد از والد بازمانده، تماس مکرر تلفنی از مدرسه باوی، جدا نشدن از وی و چسبندگی به او ..... نشان دهند. بهتر است به کودک بگویید: من سالم هستم، هیچ مشکل جسمی ندارم و نمی خواهم بمیرم، من هستم و هر زمان که نیاز به کمک داشته باشی به تو کمک می کنم.....

۹- سوالاتی در مورد افکار جادویی

آیا تقصیر من بود که پدرم مرد؟

بچه ها در مرحله ای از رشد شناختی خود بین دو پدیده که همزمان رخ می دهد، رابطه علت و معلولی برقرار می کنند. به فرض اگر کودکی فکر نامطلوبی راجع به برادرش داشته باشد و در همان زمان برادرش که سوار بر دوچرخه است زمین بخورد و زخمی شود، کودک می اندیشد که فکر او باعث زمین خوردن و زخمی شدن برادرش شده است. همینطور اگر کودک قبل از مرگ عزیز از دست رفته اش فکری داشته یا حرفی به وی زده (مثلاً تو را دوست ندارم، خدا کنه که بمیری)، می اندیشد که فکر یا صحبت او باعث مرگ مثلاً مادرش شده است و اگر چنین چیزی نگفته بود مادرش نمی مرد. با توضیح چگونگی مرگ می توانیم این افکار و احساسات را در ذهن کودک تعدیل کنیم. ۱۰- سوالاتی در مورد بهشت بهشت چیست؟ کجاست؟ چه شکل است؟ بهشت شبیه چیست؟

می توانیم کودک را تشویق کنیم در مورد بهشت متنی بنویسد یا نقاشی بکشد، این کار کمک می کند کودک افکار و احساساتش را به نمایش بگذارد. لازم نیست راجع به چیزی که نمی دانیم توضیحات مبهم و پیچیده به کودک بدهیم.

۱۱- سوالاتی در مورد سلامتی

آیا تو سالم می مانی و در خطر نیستی؟ چه می توانی بکنی تا خیالم راحت شود که سالم می مانی؟

بچه ها پس از مرگ یکی از عزیزان معمولاً نگران والد باقیمانده و افراد دیگر هستند. مثل کودکی که پس از مرگ مادر اجازه نمی دهد پدر از منزل بیرون برود، می ترسد او را نیز از دست بدهد یا مرتب از مدرسه به منزل زنگ می زند. در این موارد از کودک پرسید که پدر چه کند تا تو احساس آرامش و امنیت بکنی؟ از او بخواهیم احساساتش را با نوشتن یا نقاشی نشان دهد و بالاخره به روش بارش افکار و برگرداندن پرسش هایش به خودش می خواهیم احساسات درونی خود را بیرون بریزد.

# گزیده مانی از دفترهای شعری چاپ شده از طریق نهاد نشراتی شاه‌مامه

Syrous Kafei

## Moedervlek

ooit zit  
een moedervlek  
aan de rechterkant.

ooit is het zo  
dat een midden foto  
haast heeft.

ga maar vragen.

gangen die op het einde  
openbaar worden  
zullen de herinnering  
na het verlaten  
doen buigen.

een twee centimeter figuur.

randen  
worden toegewezen  
aan verbazing  
en als  
de leeftijd van een naam  
gelijkmatig wordt  
zal het verval  
aan fantasie kleven.

heb je al iets gehoord?

فاروق فارانی، ۱۳۵۰ جولای ۱۹۹۰، آشن

## سرود درد

درد می جوشد بدل کو شعری تا بیرون کند  
شعله در جنگل زند، این دشت را جیحون کند  
شعر خونین، شعر سوزان، شعر طوفان کرده بی  
تا دل هر صخره را زخمی زند، پر خون کند  
درد می جوشد خدایا، آتش افشانش بکن  
تا برون زین سینه گردد، خانه در هامون کند  
از گل پُر درد ما این عشق عاصی بی حساب  
کوه پر فرهاد سازد، دشت پُر مجنون کند  
آنچنان عشقی که شیطان را برون از عرش کرد  
حالیانورش خدا را عاصی و افسون کند  
درد، درد کهنه و گریان و خواهانش بجان  
من ندانم دل چه خواهد، کم کند افزون کند  
روزن جان بر بهار عشق بگشایم که تا  
باغ زخم از تن بسازد، جامه را گلگون کند

## تخم چراغ

ز هدان خاک، تشنه فرداست  
باید که آفتاب بکاریم

گر آفتاب نیست  
تخم چراغ را

در چار سوی خویش بیاشیم.

آرزو

## شرق - غرب

آنجا مرغ آرزو  
در دست باد

لانه می سازد  
تخم می گذارد  
مسافر ها

خسته از هجرت مدام  
در سر سرای طویل خواستن ها  
قدمی ناتمام تر

می گذارند  
مرد ها مختار ها

کسوت شرف شان را  
در کساد بازار به هیچ فروخته  
می بازند

اینجا

آرزو کسی سر خورده است  
در تصویر سیاه و سپید  
و کهنه

روی دیوار زندگی

که نام دنیا و دیانت اش را  
خط خرده

می یابد

کریمه ولی نادری

## بستر قبر

گفته گفته سرد گشته از نوا خواهم فتاد  
رفته رفته در خموشی از صدا خواهم فتاد  
مثل آتش سوختن در مجمر آوارگی  
عاقبت در متن خاکستر فنا خواهم فتاد  
عسرت و رنج زمانه بس که روحم را فسرد  
در دیار اجنبی زار و گدا خواهم فتاد  
درگذرگاه تلاطم زورق عمرم شکست  
غرق اندوهم ز یارانم جدا خواهم فتاد  
تا رسد آن روزگاری کاین نوا گردد خموش  
در میان بستری از خاکها خواهم فتاد

سالار عزیزپور

## روزگار حقیر

چه روزگار حقیری

که آفتاب در دل یک روز تنگ

زندانی ست

و معنی تقویمی تاریخ

میلاد با شکوه غربت غرب است

آدینه، شنبه است

و چراغ های خانه ما

تمام پر پر گشتند

و جغد ها برگشتند

چه روزگار حقیری

که آفتاب در دل یک روز تنگ زندانی ست

# NEHAL 5de Nu. 2ed Jaargang, Januari 2006

Educative en Informative Kwartaal Tijdschrift voor Afghaanse Kinderen in het Buitenland



رسامی مريم لطيفی، هالنډ